









عدد اوراق  
۱۳۲

عدد اوراق















احواله نذر بعضی مثال نه گویم سائل مقلوبه اندر الوجود دانند و ممکن نیست  
 ممکن موجود و وجود دانند و ممکن دیدی که ملک علم حساب به در اکثر عدد و تصدیق  
 او زده تلقی به در عدد و این ملک احواله نذر تا بخت و دانه استعداده او زده بخت  
 احوال فکلی معرفت و دانه توقف تا بخت و دانه بخت و دانه می که ملک وجود  
 و ایندن بخت و دانه و مانتن تنبیت او زده در بواج سوال جواب بقدر بقدر و الا  
 علم سائر معانی به عمل این و فی جائز و سید شریف شرح معانی و وجود و غیره  
 بخت وجود خارجین بخت وجود و نوعی و امیر و دیو جواب و بیشتر  
 لکن بخشی لاری و اینست سوال و النور که تعریف نه گویم در اول احوال نه در  
 جمیع احوال اول و بر هر حکیم و لماق لازم کلور و مدون حکمت و لماق لازم  
 کلور که نه بخت احوال ملک اول و بر بعضی احوال علم حکیم و لماق لازم کلور که نه جمیع احوال  
 نه در اول و النور بر حکیم احوال آخری نه در این حکیم سابق حکیم و لماق لازم کلور  
 زیرا جمیع احوال نه در بخت ایندی جواب اول که نه در جمیع احوال نه در هر یک  
 حکیم و لماق لازم کلور که نه مدون حکمت و لماق لازم کلور و دیدی که نه در  
 و کلور مدون حکمت بعضی احوال و لور ضرر یوقد بلکه جمیع علوم ملک مسائله خصوص  
 و کلور موجود علم مدون مدون نام مسائله ملک اول و نه بینید به سوال و جواب  
 بقدر الطاقه علی مای علیه قوله متعلق اول و نه بینید و اگر بقدر الطاقه علم  
 متعلق اول و بر سوال و در اول و معلوم اول که منطق حکمت نه در و کلور  
 اختلاف و آنکه حکمتی خروج النفس الی عالمها ممکن فی جانبی العلم و العمل و یو تعریف  
 و نه در منطق حکمت نه در دیدی که نه نفس علم فی حکمت نه در دیدی که نه ایمان  
 علم سنی تعریفان ترک ایند منطق حکمت نه در دیدی که نه تعریف سابقه که منطق  
 حکمت نه در و کلور و بر منطق معقولات نایه در بخت نایه معقولات نایه خارج

به جواب و فی علم نه در  
 و در منطق مسائله  
 اول و نه بینید

و در نفس به بخت  
 و در منطق

موجوده و کلور لکن نه الکلور که امور عامه خارجیه موجوده و کلور با خصوص  
 حکمت و غیره بخت و النور جواب اول که نه امور عامه خارجیه و فی استحقاق نه در اول  
 وحدت کثرت وجود امکان کبی خارجیه و وجود اولی و فی مسائله و اکثر شتات مراد  
 اول و بر واحد کثیر موجود ممکن کبی خارجیه و وجود اولی و فی مسائله و به سوال سابقه  
 جواب خرد که نه نمیشد می معلوم اول که نه افضل امت خیرین محمد بن مبارک و  
 البخاری حکم العین نه حده حکمتی تعریفه و دیگر که حکم امکان النفس الی الله  
 تحصیل عین وجود نه نفس و ما عین الواجب می بیند ان یعمل من الاعمال و الا فی  
 لتصور کما قد مضی و به للعالم العقلی و استند به ملک السعاده العصوری الا حده  
 بحسب الطاقه البتیه سید شریف حکم العین حاشیه کند و دیگر که نه تعریف  
 اول است و بر علم حکمت علم ریاض حکمت علم و کلور امکان ملک سنی مصدر ممکن  
 عمل تمیز که امکان مایتمکن به معانی عمل این و حکمت و فی علم معانی اول  
 با و کلور معانی اول به زبان حقیق استیلاکی او زده سید شریف سوال  
 و فی اول و بر تعریف که نه حکمت به علم که نه نفس النشانی و کلور امکان النور و اول  
 موجود و نفس لا مره نه احوال او زده است اول احوال تحصیل واجب و فی نه احوال  
 او زده است اول احوال تحصیل بخت اول و لور عینی فضل بختی که نه فعال جمیع و اول  
 و به خرد که نه واجب نه فی سیریه کتوره و الحاصل حکیم اول که نه به در علم یاقین اول  
 استیلا به عالم اول و علی لایق اول استیلا به عامل اول و ترکی لایق اول استیلا به ترکی  
 ایمیه و به علم و عمل الی کمالات عینیه و عینیه لری بالفعل حاصلا و ان عقوله  
 مشا به اول و سعادت خردیه میستند اول که نه بعد خرد با بدن سعادت و حاشیه بخت  
 و به بخت و نه در و بر تعریف که نه منطق حکمت و در اول که نه در احوال قیدیه  
 خارج اول و بر تعریف سابقه علی مای علیه قوله عمل مرکبی و خارج ایدر زیر علم







امور موجوده در که به حکمت موضوعیه و وجوده اول امواته در به منزله متعلق اولی  
علم اولی دیندی محاکات صاحبک تقدیری بود و در **بعضیه** فلک  
فیل سوماون محققه فیل محبت و یکدر سوما حکمت و یکدر فیلسوف محبت  
و یکدر اولور ددی بو قسم علم علی دخی دیرله ماده خه منزه اولک اشیا به متعلق  
اوله یعنی ان زیر اشیا که جنئی اولک نه علت ماده در بو قسم مابعد طبیعی دخی  
دیرله زیر انسان حسیله ابتداء محسوساتی درک ایدر **ثانی** معقول درک  
ایدر محسوسات علم طبیعی استقلید انسانه نظریه طبیعی مقدم اولور مابعد طبیعی  
ویدر علمیه موجه اولور کایجه بو قسم مابعد طبیعی دخی دیرله زیر نفس لامرده  
علم الهیست معدوماتی بالذات و بالشرط بلکه جمیع وجوه تقدم ایدر مقدمه  
**ثانی** قسم که خارجیه ماده به محتاج تعلقه و محل اشیا است حواله علمیه  
علم اوسطه ریاضی دیرله تعلیمی دخی دیرله حکما متعلیلین اولاده امر ایدر که به علم  
ایدر تعلیمی ریاضت ایدر که علم اوسطه که الهی ریاضی مبتدیه در تعلقه ماده به  
محتاج اولاده طبیعی متنازور خارجیه ماده محتاج اولاده الهی متنازور ماده به  
محتاج اولاده یعنی ماده مخصوصیه محتاج اولاده یکدر زیر اکثریت فهم اولور و این  
یحدیه خه جسدان اولک احتیاج بو قدر یوت که دخی تغیر الله ماده اولور  
لکن ماده مخصوصه الله علم هیست و فلک ثامن که دخی اولدینی کوکب ثوابت  
وانه متنازیه اولور و حرکت ایدر که توبه اولک ایدر فلک ثامن چون ماده مخصوصه  
تعلقه حاجت یوقدر مابعد طبیعی و فلک ثامن که دخی بساطت ایدر  
ثابت اولو البت ماده مخصوصیه حاجت اولور بویکه بسته لال اولور که هر نه فلک بسیط  
اول که دخی لازم اولور لکن فلک بسیط یعنی اجسام مختلفه مرکب اولور لاجرم  
فلکی ماده مخصوصه تغیر لازم که بساطتی معلوم اولور بویکه دخی اولور مابعد **ثانی**

صورت هر نه زمانه فلک و ثوابت و انهم متنازیه اولور و حرکت ایدر که دخی اولور  
لازم اولور لکن مقدمه که فلک ثانی بو بر **ثانی** اولور شیخ رئیس که دیت  
سما طبیعی ایدر ریاضی مبتدیه مشترکه ریاضت دخی برهان ایدر ویدر یکی حکما  
معدنی اولور ایدر که تقویه در معلوم اولور که علم ریاضی درت علمه و علمه حسیست  
بندر حساب موسیقی بو قدر مجبسی تعلقه ماده مخصوصیه محتاج **ثانی**  
قسم که خارجیه و تعلقه ماده به محتاج اولور انسان کبی بو قسم علم اولور در  
ماده به محتاج اولور دخی دیرله که طبیعت صاحبی اولور جسمان  
بحث ایدر بعضیه حکمت نظریه دخی درت قسم فیکدی زیر ماده به محتاج اولور  
یا یج ماده به مقارن اولور مطلقا یعنی نه علی وجه الافتقار و نه لا وجه الافتقار  
در می تقارن کبی و عقل و نفس کبی بو قسم علم الهی دیرله و این ماده به محتاج  
و کل لکن مقارن اولور و حیات اکثر کبی و سانه امور کبی بو قدر کاه ماده  
ایدر اولور کاه ماده به اولور ماده به منقظه اولور بو قسم علم علی و فلسفه اولی  
ایدر یله بو قدر ثوابت قسم حکمت مجموعیه هر یککه مغنی بو نحو علم اشکال  
ایدر که دخی خیر کثیر حسان اولور تحقیق مقام بو وجه درک نفس  
انسانه ایچون یکی جهنم واردر هر جهتی عالم قدس دره بو جهته نفس مادی  
عالیه خه مستقیمه دره و هر جهتی دخی عالم شهادت درک نفس بو جهته تحتیه  
اولک ایدر ماده منوره و مستقره در نفس ایچون هر جهتی اعتبار یله بر قوت  
لازمه که حال مستقیم اولور مادی عالیه خه استقامتیه سبب اولک قوت نظریه دیرله  
تحتیه اولک ایدر ماده تصرف ایدر سبب اولک قوت عینه دیرله دخی نفس ایچون  
هر بر قوت اعتبار یله کمال اولور قوت نظریه اعتبار یله اولک کمال در الحاقه قوت  
عینه ایدر اولک کمال عیان اخلاقه و حکمت نظریه تحقیر اولدینی نقطه نظریه



تمیز کچیزه اما حکمت عمیه بحسب اولیائی اولی نظر تیه تمیز کچیزه ثانیاً  
 عمیه یی تمیز کچیزه زیرا علی الله علم اولی و معلوم اولی که سابقه امور عا  
 و کله اندی خارجه موجود اولی اینها اوج مستمر واجب و جبر و غیره مندر  
 امور عامه باوج مستمره بولمان شیشه و برله وحدت وجود کی بعینه کثره بولمان  
 و فی امور عامه در اید می امکان وحدت کی بعینه مقابل اید اخذ اولی و  
 اوج مستمره بولمان امور عامه در اید می مثلاً امکان وجوب اید اخذ اولی اوج مستمره  
 بولمان که کثرت کثرت اید وحدت کثرت اید اخذ اولی اوج مستمره بولمان  
 لکن عدم امور عامه در اولی و اندی با خصوص مقابل اولی وجود اید اخذ اولی  
 اوج مستمره بولمان و یک نیچ تصور اولی و جواب اولی که عدم شیشه عارض  
 اولی شیشه وجودی عالیه اولی لازم و کله و الا امکان اید مستقض  
 اولی که امکان شیشه عدم و صی شیشه وجودی عالیه اولی لازم و کله  
 و الا امکان اید مستقض اولی که امکان شیشه عدم و صی شیشه وجودی استمره  
 بلکه وجود اید مستقض اولی که وجود ایت عدم و صی ایت عدم وجود استمره متعارف  
 معتر و دیو ایت ایت اولی فی حقیقت موجود و کله و عدم و فی کله  
 ایت وجود و عدمات عدم و صی ایت من حیث می ایت ایت اولی که  
 اجتماع متقابلین لازم کله و ایکی وجود لازم کله و ایکی عدم و فی لازم کله و تیره  
 اولی کلامه وقت دارد و صفت بود هدیه کتابی اوج قسم اوزره تریب  
 اید می قسم اول منطق بیانده در که جمیع علوم است و لغز منطق تقییم اید  
 اول مستحی عادت اوزره بود کتابدن افکار اید و ب تقییم اید اول قسم ایسا غوی  
 اید کله در قسم ثانی حکمت طبیعی بیانده در قسم ثالث حکمت الهیه بیانده در  
 طبیعی و تقییم اولی و لغز حکمت الهیه یی تا خیر اید می حکمت العین صاحبی القسم

اول فی الهیه و یوب الهیه یی تقییم اید می زیرا اند و بحت عن اولی مقدم  
 در شرف اولی یعنی نظریه و صفت حکمت ریاضیه در عرض اید می زیرا امور  
 و اعتبارات آئینه به بتیند مهم اولی ایمان موجود و اندک بحثه بنا و عیله شیخ  
 رئیس فن ریاضیه و با لغز اید می فن الهیه و فن لیسیمه و با لغز اید می و فی  
 فن ریاضیه و در است حکمت تحیل فاده اید فن الهیه و فن طبیعی و در است  
 حکمت تعقل فاده اید که حکمت تحیل ان اشرفه بود توجیه شرح حکمت العین در شیشه  
 مذکور در قاضی برده اولی ان بحث توجیه مذکور و کوره در فوعد مصنف حکمت  
 عمیه در عرض اید می زیرا شریعت صفت فیه کمال و اتم تعقل اوزره  
 حکمت عمیه قسامی بیان اید می حکمت بیان اید می و جواز و حکمت عمیه یی  
 حاجت قائمه می و حکمت ثانی مجر و لریه بیان می صاحب و حوالی افضل بیان  
 بیان مشابیه اولی این الملوک من الملوک و این الشیء من الشیء سید شریف  
 اید که عمیه در عرض اید می نظریه عمیه در اشرفه زیرا اناری اید الا با و باقیه  
 اید که حکمت عمیه در مقصود و باقیه کله سید شریف مرادی بود و لیکن  
 محسوس لاریک شوال کله صورتیه اید حکمی و است تعالیات جهان و جبرانی در خطه  
 و کمال نظریه تصور حکمت قوت عامله مترتبند در اید الا با و باقیه اولی یعنی شش  
 بود اید می زیرا به مذکور اولی مترتب بر حکمت عمیه کمال آثارینک تا بر اصل  
 اناری اید که در غیر باقیه اولی یعنی شش بود در مدالاری سید شریف مرادی  
 بیو بکن بود معاده سوال سید کی لایق و کله معلوم اولی که نفس کچون در است  
 مترتب و در اول شریعت الهیه اید حکمی ثانیاً مجر و لریه اید می قدن و اندک اخذ  
 زیرا که حکمت ثانی صدر و سب اید حکمیه بود و بعد که و اتم عارض اولیه را با  
 جهان الهی و جلال فی من خطه اید و ب کمال اوزره نظریه جی تصور اید و ب جمیع صفات



























































































مکانی مایستی تحقیق اینست که آیا در بعضی مکان دید می رسد اوله که  
 مکان یا خلایق در سطح و بدن و مضاف اجمال دیدی لکن خارج حقا و بعد  
 مجرد و دیدی اولی اولی حقا و بعد ویر و یکدیگر حتی موجد و معدوم اوله که علم  
 اوله و تکلیف و انشعاقین نه بهرینه شاسل اوله و مکان حقیقه اوله نه به  
 اوله یعنی ظاهر اوله مکان سطح با خنده و دیده حکم معلم اول ابو نصر فارابی و ابو علی  
 بن سینا و بو غده تابع اوله در مکانها مارات را بعد می دارد و دید می اولی  
 مارات جسم اول مکان نقطه و مدور و این نسبت اوله مضاف مارات جمیع اوله  
 جسم شایسته خاصه ویر و یکدیگر مارات جسم اول مکان خاصه انتقال اینست جائز  
 اوله مضاف خاصه شایسته و کله در زیر اندک و کلیات عناصر انتقال تیره شایسته  
**جواب** عدم انتقالی مقتضی صور نوعیه در یو خ مکانند نفس مکتبی و کله  
 ویر ویر کن مقتضی ویر ویر و اوله می و چینی مارات اول مکانه یکی جسم اوله  
 محال و مقتضی ویر ویر مارات اول مکان جهات اوله مختلف اوله یعنی مکان  
 کند در فوق نسبت اوله تحت اوله تحت نسبت اوله فوق اوله مارات  
 اینچنین مارات ان غیر می ساز خف که مانند مستقاده ویر ویر مکانه اوله و مقتضی  
 حقیقی اوله که مارات را بعد عنده حکم مسدود است که اوله که منع لغتی اوله  
 زیرا اصطلاحه مناقشه اوله هر که مکان جسم انده قدر را بدین سید ویر اصطلاح  
 اینست که منع انده نه مضاف مکان خلایق ویر ویر مکتبین که کثرت تفریق  
 اجمال ویر ویر که مکان خلایق اوله مضاف طریقی یو قدر زیرا خلایق کله می کشید  
 و خود ویر ویر که مارات را بعد عنده حکم مسدود است که اوله که منع لغتی اوله  
 یکی مینه که اینند اوله که بر شایسته که نماند و نقصان قابل اوله که شایسته اوله که  
 محال که کثرت مکان بعد مضاف ویر ویر که مارات را بعد عنده حکم مسدود است که اوله که منع لغتی اوله

اوله که مارات را بعد عنده حکم مسدود است که اوله که منع لغتی اوله  
 بعد مضاف جسم تعلیمی جسم تعلیمی ویر ویر جسم تعلیمی ویر ویر مکتبین که کثرت تفریق  
 یو یکی نه به باطل اوله که مضاف مکتبین که کثرت تفریق  
 مارات باطل که جسم مضاف مکتبین که کثرت تفریق  
 سطح مضاف مکتبین که کثرت تفریق  
 جمیع جهات منقسم بعد در که جسمه اوله بعد مضاف مکتبین که کثرت تفریق  
 جسم باطل که مضاف مکتبین که کثرت تفریق  
 شایسته در یو اعتبار را بعد عنده حکم مسدود است که اوله که منع لغتی اوله  
 نه به مضاف مکتبین که کثرت تفریق  
 انده حاصل اوله مضاف مکتبین که کثرت تفریق  
 خصوص مکتب که جسم انده حاصل اوله مضاف مکتبین که کثرت تفریق  
 بالفعل حصول عدم حصول ان عدم را بعد عنده حکم مسدود است که اوله که منع لغتی اوله  
 و مارات مجرد ویر ویر اوله که مضاف مکتبین که کثرت تفریق  
 جسم لازم مکتب که مضاف مکتبین که کثرت تفریق  
 بر مضاف مکتب که مضاف مکتبین که کثرت تفریق  
 بهر جهت مکتب که مضاف مکتبین که کثرت تفریق  
 این مضاف مکتب که مضاف مکتبین که کثرت تفریق  
 مضاف مکتب که مضاف مکتبین که کثرت تفریق  
 تفریق مکتب که مضاف مکتبین که کثرت تفریق  
 اوله که مضاف مکتب که مضاف مکتبین که کثرت تفریق  
 لکن مضاف مکتب که مضاف مکتبین که کثرت تفریق



قابل اولی که اگر کشیده که اجسام در بر حرکت جنبه متوسطه بنا به عید جواهری قدر  
 بالغه اولو مشهور اولی که اجسام در بر حرکت جنبه متوسطه بنا به عید جواهری قدر  
 و عقده بعد جبریده استی که ده ابع اولو مصنف خلالت کشی محض اولی که  
 ایدوب زیاده و نقصان قابل در کشی اولو ویر اعراض کلکوزیاده و نقصان قابل  
 اولی که کشی خلالت وجودی در ضره اولو ویر اعراض کلکوزیاده و نقصان قابل  
 وجودی در ضره حقیقه موجود اولی که کشی الکلیه و کله جواس اولی که بین اجزای  
 اولی که قضای بین المذنبین اولی که قضای با عقل قلیدر بینما ده شغل اخری که  
 بولمسون فرض مذکور قطع نظر حال اولی که در بالضره معلوم در شارح  
 اعراض ایدر که خلالت حقه نه کور اولی که تیر خارج خلالت کشی محض اولی که  
 موجود اولی که سینه در زیر عادت یکی نه بی ابطال اید جاریه در پس لازم  
 خلالت خلالت نفس لامرده کشی اولی که سیر یو خسه خارج خلالت کشی اولی که  
 و کله رجانه در که خلالت خارج خلالت کشی اولی که نفس لامرده کشی اولی که  
 قابل اولی که کشی لاری جواب ویر نفس در خارج اید مساوید عینه متکلیف  
 پس دلیل دلالت ایتش اولی که خلالت خارج خلالت کشی اولی که متکلیف نه همه کور  
 لازم حاصل اولی که خلالت حقه نه اید نفس لامرده کشی اولی که نفس لامرده  
 موجود و سینه اولی که شق نایند مناقشه به نفس ویر اولی که نفس  
 اولی که موجود اولی که بعد از آن محله نای غنی اولی که خارج موجود اولی که  
 بعد از آن محله افتقار نه مایه و کله مصنف نه اید بعد جبر و محله نای غنی اولی که  
 محله نای غنی اولی که محله نای غنی اولی که محله نای غنی اولی که محله نای غنی  
 ویر که بولکله و کله ویر اولی که ابع و کله ویر اولی که ابع و کله ویر اولی که  
 توقف ایدر حال اولی که کله ویر اولی که ابع و کله ویر اولی که ابع و کله ویر

و بولکله حاجت دایم اید غیابی و آتیه سینه واسطه اولی که محله موقوفه و کله  
 کشی نه اید محله نای غنی اولی که محله نای غنی اولی که محله نای غنی اولی که  
 و احتیاج اولی که محله نای غنی اولی که محله نای غنی اولی که محله نای غنی  
 لایه بود و خلاصه عدم القواسم لایه نای غنی و کله ایدر اما ان سینه نه اید  
 بقاسم کسبیل لایه نای غنی لایه نای غنی عدم القواسم لایه نای غنی لایه نای غنی  
 و بولمطلوب حصول عشره بود فضل جبریده در بعضی هر جسم یک جبریده  
 طبیعی و ایدر اولی که جسم لایه نای غنی و کله اولی که جسم لایه نای غنی  
 فرض لایه نای غنی جسم بر جبریده بود و اولی که جسم لایه نای غنی اولی که  
 سینه اولی که محله نای غنی بود و کله نای غنی فرض لایه نای غنی لایه نای غنی  
 اولی که جبریده جسم لایه نای غنی اولی که محله نای غنی اولی که محله نای غنی  
 به ضربه اعراض ایدر جبریده تغییر ایدر جسم حاد و یک سطح باطنیه که  
 جسم محلیت سطح لایه نای غنی اولی که تغییر مکانیک تغییر لایه نای غنی  
 متراوان اولی که جسم محلیت که خلالت غطر در کل جسم نای غنی طبیعی که شلال  
 اولی که محله نای غنی منتقصد زیر جسم خیریه نای غنی جسم بود که سطح لایه  
 بولکله جواس اولی که جبریده غطر لایه نای غنی اولی که اجسام سائر جبریده  
 متراوان اولی که متراوان جبریده لایه نای غنی و کله نای غنی اولی که وضع و حالت  
 ایدر خلالت غطر غیره متراوان اولی که خلالت غطر لایه نای غنی اولی که خلالت غطر  
 محلیت بعضی جواسی غطر سینه محلیت و کله ایدر وضع و حالت ایدر خلالت  
 غطر سائر جبریده متراوان اولی که خلالت غطر لایه نای غنی اولی که خلالت غطر  
 بولکله خلالت غطر حقیقتن خارج امور و کله ایدر وضع و حالت ایدر خلالت  
 طبیعی و کله جواس اولی که جبریده و کله ایدر خلالت طبیعی اولی که خلالت























بر شرط اینکه بر دو حرکتی اقتضا یافته جسم اخذ اول شرط بودیم که حرکت مذکور  
دو نوعی بودیم نسبت علت تمام اول و اولی مد زده است و اولی از جهت  
ماهیت نوعیه اولیه و جسمیه عرض عام اول و آخر جسم مقتضای نه مختلفه اول  
اول که هر حرکتی چون القی شئی لازم است اولی مانده که یعنی حرکت بدو  
اولیه یکی محلی یکی مایه که یعنی حرکت نهایت بود یعنی محلی و مایه که  
یعنی حرکت نه مقوله اولی که کیفیت این وضع بود در مقوله اولی و اولی  
ما که حرکت یعنی حرکت به مقصود اولی شئی به شئی به که یعنی حرکت به  
شئی که حرکت که التبعی زمانه که حرکت زمان است و هر چه از حرکت منقطع است  
که حرکت علی رتبه انقسام یعنی بود که یعنی مقوله اعتباریه دور است و اولی مقوله  
مقولات عشره دور است مقوله در که کم و کیف و این دو مقوله حرکت اند و اولی  
مقوله دور است با جسم حرکتی و قسانی دور است اولی مقوله دور است و اولی  
ایست جسم متحرک اولی دور است اولی مقوله دور است و اولی مقولات  
صنف اخره و اولی دور است اولی مقوله دور است و اولی مقولات دور است  
سواءه بایضه حرکت یکی از اینون حسن فرید تحت و اولی مقولات دور است  
حرکت سواءه بایضه انواع اولی که مختلفه الحقیقه در شت و مقولات دور است  
اولی مقولات اولی مانع اولی سواءه و بایضه صنف اخره و اولی مقولات  
ذکر که یعنی اولی حرکت را حرکت کم و اولی بر مقدار اخره حرکت یکی  
که صنف و یکی یکی مقادیر که اختلافی انواعه اختلافه صنف و یکی مقولات  
متخالفه در ویندور نوعی دور است اولی حرکت اولی با حرکت این دور است اولی  
سطح باطی نوعی دور است اولی حرکت دور است اولی حرکت سطح باطی اخره حرکت  
با طوری نوعی دور است اولی حرکت سطح باطی باطی حرکتی جانه در یکی

به حرکت قوی یعنی قوی که کوه سی صوره با شئی هواده اولی در سطح نشسته مختلفه  
سواءه اولی دور است اولی حرکت و صنف و یکی حرکت یکی اند حرکت دور است  
اولی دور است اولی تمام شت که اولی یعنی یکی نوعی و صنف دور است اولی  
انقسام شت بود اولی مکان بعد اولی ساءه حرکت شت دور است اولی دور است  
بعد متفق حقیقه در معلوم اولی که انقسام شت دور است اولی دور است اولی  
مقولات در بعد اولی یعنی کایند در مقوله دور است اولی دور است اولی دور است  
اخره اوج جسم بود شت رتبه عبارتند از اولی دور است اولی دور است اولی دور است  
شت بود شت رتبه و اولی دور است اولی دور است اولی دور است اولی دور است  
قسم اولی دور است اولی دور است اولی دور است اولی دور است اولی دور است  
کنه و مقولات اولی شت سبب از وید رتبه اولی دور است اولی دور است اولی دور است  
و عرض و مقولات نسبت طبیعی دور است اولی دور است اولی دور است اولی دور است  
یکی طبیعت شت اقتضای دور است اولی دور است اولی دور است اولی دور است  
جوانه و اولی دور است اولی دور است اولی دور است اولی دور است اولی دور است  
باید که در دور است اولی دور است اولی دور است اولی دور است اولی دور است  
اخره زنده و دور است اولی دور است اولی دور است اولی دور است اولی دور است  
انتقال تمییز جسم منقسم اولی شت سبب از وید رتبه اولی دور است اولی دور است  
انفصال باید که در اولی دور است اولی دور است اولی دور است اولی دور است  
سمن و در اولی دور است اولی دور است اولی دور است اولی دور است اولی دور است  
بر مرقع اقتضای دور است اولی دور است اولی دور است اولی دور است اولی دور است  
ظاهر دور است اولی دور است اولی دور است اولی دور است اولی دور است  
مورنده و مقولات کبیر مقولات صنفی اولی جسم عارض اولی دور است اولی دور است



اولا جسمه و اما منضم اولی استیایله مجموعی عارض اولی اول مجموع مقدار ضعیفی اولی  
جسمات غیره که در اول مجموع متصل واحد اولی منضم اولی استیایله جزء اصلیه  
و چون بر او ملحقه که متصل واحد اولی منضم ایله جزء اصلیه است و چون دلری  
بر او ملحق است و چون دلری ایله ملحقه اولی و قبول صورتی منضم مقدار ضعیفی مقدار کبری  
اولی جسم عارض اولی ایلیکه جسمات جزئی عارض اولی ایلیکه مقدار کلام مقدار کبری  
ایر مقدار ضعیف که منضم می نمود و قبول حالتی منضم برین اولی می نمود و قبول  
حرکت کیه در مجموع یه منضم و نیز آمده و منضمی حال بولید و بر او عارض استیایله شرح  
اشیاء و امام زایدین و اولی و شیخ مقتول مطار خاند و ذکر ایلی که ابی  
شرح ملحقه جواب و بر دیگر استیایله یقود که اجزاء اصلیه منضم صورتی اصل حالت  
زیاده اولی ایلیکه اجزاء و زاده اجزاء اصلیه است فاقده و در اولی که استیایله  
ایلی می قبول صورتی و قبل از قبول اولی اجزاء اصلیه آن نقصان آورده اولی  
شریف علامه شرح محمد العین و شرح ملحقه اجزاء و زاده اجزاء اصلیه در ملحقه  
متصل واحد اولی حال کتب است ایلی که کسیر که متصل واحد اولی که حال امام  
زایدین ایلی که کسیر و به می علی قوشی شیخ کبری در سیه شریک کد منضمی و زاید  
متصل واحد اولی و منضم آن و نه یقود بلکه در حد معین که که در مقتول  
افراد ایلی که ازین توار و ایلیه شرح متصل واحد اولی و منضم ایلی که علامه  
قیس استیایله منضم شرح و بر که حرکت مدله و در حرکت که کجی و منضم  
منضم اولی به مقامه و کجی ایلی که جسمات منضمی غیر منضم اولی که زاده  
اولی مقدار کجی که منضم بر منضم اولی که منضم اولی که منضم اولی که  
کای که کجی که منضم و بر که استیایله جسمات اجزای ایلی که غیر منضمی و در اولی  
اجزاء استیایله ملحقه و بر منضم و اولی منضمی که کجی که منضم آن و بر که اجزاء

از پسندن غیر شایسته خروج اید و بجز آنکه رب بیکد ر قیامش جنبی بی اید و ب  
 مقداری صغیر اید یعنی کبی یا یجه تخلف و تکاثف بر شیکت توانسته رقت و غلظت  
 کلور اول رقت و غلظت اید و بعد از آنکه رقت و جماد و اول غلظت کبی بو  
 تخلف و تکاثف وجود اید دلیل اید که ضیق الغم بر قار و ده مض قوی اید  
 اول و بصب صویه داخل اول و در قار و ده صود داخل اول و در صر سببید قار و ده  
 خدا و بولندی و صود داخل اولی و دیگر زیر اخلاقی که در یک مقل تملیک قار و ده  
 بعضی هوا خروج اید و ببار قند اوده تخلف احداث ایدی ده هوا نیک حجبی کبیر  
 اول و ب خروج اید ن هوا نیک تخلفی شغل اولدی قار و ده صویه منک اول و ده صو  
 اول و برودت قار و ده اول و اوده تکاثف احداث اید و ب هوا متقدر اصلینه  
 عودت ایتکه صود داخل اولدی خدا متخ اید یعنی مقرر در دیو شرح قار و ده  
 مشکبید استلال استید غیر کن قار و ده تکاثف صوده اول و برودت ن  
 و کله زیر قار و ده بی ما حازه داخل نیکتینه صود داخل اول و بر تجربه شاه  
 بکه هوا نیک عودت ایتسی با طبع در قسیر تقیید هوا یه تخلف کلندی هوا یرینه  
 قائم شی بله منق مقداری اصلینه عودت سبب اولدی سوال کلور که خدا نیک متنا غلظ  
 تخلف و وجود استلال معلول ن علت استلاله معلول معین علت معینه اول  
 ایتنه اما تخلف خدا نیک یو قفنه علت یکیه و دلیل که نور فهم اولان علت ایتنه  
 و اید اولور که قار و ده بی مصر هوا باقیه ده تخلف احداث ایتیه بلکه هوا مسامت  
 قار و ده داخل اول کن حق بود که تخلف و اید قار و ده نیک غلظت لسان وضع  
 اول و ده داخل اول و ده یا سبب کجه ابی خبر و ده بود داخل اول و ده قار و ده باقی  
 قند هوا نیک مسامت عودت اید و ب تکاثف ایتنه نه در حرکت فی الکلیف  
 کبیر و ببار و ببار مع بقاء الصورة النوعية اسمی هذا الحکمه که اسمی ادرت







محاورت باقیه در سالنامه دید می شخ رئیس غنی بقوله رضا ویر که و حرکت  
 فی الموضع و می آن بگویند جسم حرکت علی الاستدراة فان كان احد من اجزاءه ثابتا  
 کل واحد من اجزاءه مکانا وید نام مکانه فقد اختلف نسبت اجزائه الى الآخر  
 مکانه علی التدریج حرکت قسم بعد سندن قسم رابع حرکت فی الموضع در که  
 بر جسم استنداره و زره حرکت اینست حرکت وضعیه ویر که اول جسم اجزائه  
 هر بر جزئی مکان اجزائه ندان هر بر جزئی مفاقت ایدر لکن اول جسم بکلیه  
 می سندن مفاقت ایتم یعنی کل مجموعی مکانه مدارم اولوب سندن ایدر لکن  
 لکن اول جسم اجزائه مکانه اجزائه نسبتی تدریج اوزره در و مختلفه در  
 شارح ویر که بقدر نسبت جسم مکانی اوله یفته کوره در لکن اعظمه در اختراز  
 ایدر که مکانی بقدر مکان سطح باطن معکونه مشهور در ادوات ازیرنده در اما  
 مکان بعد از طونه یا خود مطلق سطح در و پیلورسه فلک اعظمی مکانی  
 دار در اختراز نام و کله در بعضی حرکت وضعیه یا انحراف ویر که در این  
 قوه و انتقال الی اشیای قیام حکمته در دفعه قوه و ایدر جنبه وک عکسی  
 وخی نه کور کبیر و دینله ی لکن بولکلام فاسد در زیر حرکت ایکی طرفه می  
 قضا و حقیقی اولحق لازم و کله در قوه انتقال و تدریج ویر که یکی در دو  
 زیر سوادون بایضا انتقال که حرکت اینست در مسافتات نهایت انتقال  
 و فیه لکن حرکت طرف انتقال اعتباریه و کله در کله افتر و صغه انتقال  
 قیاسا قیاسا حاصل اوله در طرفه اصل و جنبه وک سائر مقوله اوله حرکت  
**جواب** بو حرکت وضعیه اوله جواب کبیر شارح بحث ایدر که حرکت  
 وضعیه مختلفه اند و تدریجی حرکت استنداره و محضه و کله در ملک قائم اوله  
 قوه و ایامه که در بعضی و فیه حرکت انتقال ایدر لکن حرکت استنداره و زره

و کله در محشی لاری جواب ویر که حرکت مصنف بقدر کیف و کله در بلکه تمیز  
 شارح ویر که انچه اوله بود که حرکت مقولات اربعه در بولنی یعنی یکی مقولات  
 باقیه دو وخی بولنواضافه بولنی یعنی تحتی است اوله ماد کیفته حرکت  
 ایل ماد حرکت سندن صغف اوله است تدریج صغفیه تدریج ایل  
 انتقال تدریج اوله بولنواضافه در صغفیه در تدریج اوله بولنواضافه  
 حادث اوله و یکی نسبت زائد و نسبت اخری متجذبه اوله و همکذا نسبتله  
 بجه و ایل در صغف مرتبه و ایل در اضافت وید یکم اوله نسبتله در اضافته  
 حرکت بولنی که حرکت بولنور می در نزول و صعود و ایل که اوله  
 یعنی تدریج ایل تغییر ایدر که حرکت فعل و انفعاله حرکت بولنور جسم سندن  
 شد نه حرکت تدریجی ایل حرکت ایل سندن سندن قویه حرکت ایش اوله  
 انفعاله حرکت اوله سندن قویه قبل اوله ان سندن سندن اوله سندن وخی  
 اوله در فعله حرکت اوله رامتی ده حرکت سخن رئیس شهادت می ده انتقال  
 و فیه رازیر که حرکت ایل یا بر شاهره شاهره انتقال و فیه اوله  
 زیر اجزاء زمان منقسمه و فصل حرکت اجزائه بینده آنه رازیکی زمان برنده  
 مشترک اوله اول زمان اوله زمان اوله قیاس الیه موضوع یکون متی می سندن  
 اوله رازیر که حرکت ایل زمان بینده اوله ان اوله وجود نه نهایت و نهایت  
 حصوله بایضا انتقال و تدریج بولنور وید می شریف علامه شرح موقوفه  
 نیست علامه ایل و ایدر که مسافت اجزائه بینده فاصل جد و غیر منقسمه  
 اوله اجزائه بعضی استنداره انتقال و فیه اوله حرکت اوله و لکن یکی  
 مکان فخر ضو است که پیمانه مسافت منقسمه اوله اجزائه انتقال  
 تدریجی اوله که حرکت بر زمان زمان حرکت انتقال تدریجی اوله که یکی زمان



بیند و زمان فرض اولی فخریه مغرب کبی بود که حرکت دیر لکن شریف  
 عتاقه حرکت فی المتی فی حرکت فی لاینه قیاس به و بسبب شریک لکن  
 ردایله می با خصوص قیاس مع الفارقه متی ده کون فی المتی ما شریک  
 واحد در اول مانک استند استند و در یکدیگر دکت زیر امتی مانک  
 معشای اول مانک جو عتاقه کون که کون بوز مانک عقیده اول مانک  
 متی سسی شخص احد در پس کون اول کون ثانیه انتقال واحد ده  
 اول نور دفعی اول نور با این متی کبی دکلدر زیر امسافه بر قطعه کون  
 این واحد دکلدر یکدیگر یون مقده ده دران معروضه و شینک اینی دار در که  
 ان سابقه اول این دکلدر وان لایحه اول این دکلدر متی کون فی المتی  
 دیر لکن حصول البتة زمان شریک شریک مدوی بود لکن تدبیر و فلسفه  
 حکای سید الکلام اولی فی معلوم اول نور زیر استغوا و اشیاء مانک و فیتی بیند  
 اول نور بر طایفه یا کون مانک یا نرم دکلدر شریک تقصید کوره مقولات  
 عشره اول مقولات شریک ده حرکت بولند می شریک اول کتب حکیمه مقولات  
 از بعد ده که کم و کیف و این وضع در بولند ده حرکت اول نور و یو قسم  
 حرکت درت بعد در دیو حکم ابتدا بدین شریک توجیه بود که هر حرکت بولند  
 آتانه بود درت بری بولند و یکدیگر بر خیز حرکت بود درت عتاقه معطره دیک  
 دکلدر حشی لاری توجیه بدین مقولات اربعه هر حرکت و فوخی بالماندر  
 مقولات باقیه هر بالبقدر اید می بو توجیهی شریک حکامنه منوید وار در  
 مانک مقولات شریک بیان بدین کن بقیه حرکتها فی الاین دید می معلوم که  
 مقولات عشره جو ده حرکت و نور می معصفت و شریک که تفرض توجیه  
 لکن شریک طوالمی دیر که جو هر بسیرده حرکت اول مانک زیر جو هر بسیرده موجود

اولی دفعه موجود اول نور مانک اولی دفعه مانک اول نور مانک هر حرکت سلسله  
 کبی و ده و ده منده اجماع تابع و متوقفا بر اجماع فی سبب المقتدر و المری  
 و عتاقه دفعی اول نور حرکت اول مانک کون شریک طوالمی مقولات شریک ده حرکت  
 اینی مانک بالبتة اول مانک دکلدر حتم سابقه مخالف اول مانک مقولات شریک ده  
 حرکت وار در دیکر تبعا وار در دیو توجیه المتی شریک و بیانات هر حرکت وار در اول مانک  
 تناقض اول مانک توجیه نه کور و زو با غلظت مقده وار در دکلدر دیو تا فنی دفعه  
 یو قدر شریف عتاقه شریک توجیه مقولات باقیه ده حرکت مبتوعه اتبا عتاقه  
 یقین اید می مقولات جو هر ده حرکت اول مانک بیان اول نور که جو هر یو مانک  
 بر مقولات ده حرکت اید اول مقولات مانک عتاقه حرکت دیکدر دیر لکن حشی  
 اول مانک مقولات حرکت مقولات دکلدر که جو هر حشی اول مانک جو هر اخذ حال اول نور  
 صورت حتمیه صورت توجیه کبی بولند و تبدل و تغییر بولند حرکت یو قدر صورت  
 اند که تبدل اول مانک می کبی صورت فدا که حرکت یو قدر که تبدل بولند الیه صورت  
 توجیه صورت انتقال توجیه کبی اول انتقال و فیه حرکت اول مانک توجیه شریک  
 و حاکم سنده شریف عتاقه سلب نه کور و زو بیان اید یو و مقولات انصاف  
 لایحه اما طبیعیه او سیرته او را در توجیه ان مقولات ان لایحه ان لایحه ان لایحه  
 خارج اول کون فان لم یکن مستفاده من خارج فان لم یکن لها شعور او یو  
 فان کان لها شعور فمما حکم که الایوه ان لم یکن لها شعور فمما حکم که طبیعیه  
 وان لایحه مستفاده من خارج فمما حکم که العتاقه شریک شریک حرکت یو قدر  
 ان شریک حرکت حقیقه حاصله یا خور کون و مقارن اول مانک شریک حاصله  
 مقارن تبعا شریک حرکت اید موصوف اول مانک حرکت دایه دیر لکن شریک  
 بالذات اول مانک سبب توجیه حرکت عتاقه دیر لکن شریک توجیه بالعرض اول مانک سبب



اعراض جسمه و الا حركت كهي زيرا حركت حقيقه جسمه و اعراضه متحركه و غير له  
اعراضه حقيقه حركت يوقه حركت عرض و المفاد اليه محله قيام تميزه كنه كنه  
جالس سفينه كنه حركتي تبعا و العرض و حقيقه متحركه سفينه و حركتي لاري  
جالس سفينه يه حركت ذاتيه لغيره صا و قدر زيرا هانده جالس سفينه جالسين  
و اورد كه انات سابقه و انات لاحق و اولي ايو نه مغايره در غاياتي جالس سفينه  
ميسل يه عله ي مبدا و دفعه يوقه حركتي جالس سفينه يه نسبت جالسين رجب حسن  
عناقه تركيبينه حسن رجب نسبت اوليه ي نسب رديان عاقلدن صادر و اولوز و  
ديهي كنه سابقه شيخ رشيد بن نقل الهند يه مبدا استبدال متحركه اولوق لانه  
هو و واقف الا جسمات هانده بر اين و اركين متحركه و يسله ي حركتي لاري  
مستقل منكره و غفلت بله ي رصف و يه كه حركت ذاتيه طبيعيه يا قسمه بازي  
بواجده مخبره و زير قوه محركه و يه كلمه ي مبدا و ميله راينه و محركه خارجيه  
مستفاد و اولوز خارجيه مراد اشارت حسيه و متحركه كنه متميزه حسي و يعلد زير نفس  
ناطقه يعني حركات اراده و مبدا و ميله و محركه كنه خارجيه كنه اشارت متميزه  
و كلمه و كنه خارجيه مراد بوجه كوا و كنه حركات اراده و بعض شئ اولده و داخل و كنه  
فسيه و اولوز و حسي شايح حايكه شنده خارجيه كايه شئي بويده شرح ايمه ي اخو خارجيه  
مستفاد و اولوز خارجيه مستفاد و اولوز و اول قوه محركه كنه مشغوري و درايخو  
بوجه رجب و اول حركت اراده و مشغوري و اول حركت طبيعيه و اول  
و اولوز حركت اراده و حركت مشغوري و اول حركت رجب و اول حركت طبيعيه و اول  
سقوط مشغوري و اولوز و حركت اراده و اول حركت طبيعيه و اول  
قوه حركت مشغوري و اولوز و حركت اراده و اول حركت طبيعيه و اول  
اراده ي مشغوريه فهم ايمه بكنالدين شايح جواب و يه كه مكان عليدين سا

اولاً نه مبدء ميل طبيعي جسمه در آنده سقوط سبب نفوذ طبيعيته شعور به قدرت  
بلکه شعور نفس طاقته و يا قواي مدركه در سقوط مبدء بودن و كمال حاصل حكم  
مخارج اعلي در ساقط اول يك حركتي طبيعي در ازاويه و بعد ساقط اول كمال حركت  
اول كمال حركه السون فدرق بوقت به سوالي و جوابه مد ميرك شريك حركت حاكمانه  
على قوشى و خي انكر عيى الكه قوه محركه يك تحريكى خارج من مستفاد ان اول حركت  
فستريه و بر كلامه اشارت دارد كه حركت فستريه يك با على مقسوك طبيعيته  
فاسه اكله فاسه اول واجب الوجود بلكه حركت فستريه فاسه انكلى ايه مقدم  
اويه بعينه من الكه فاسه عنت موده و عنت موده معلوك و جودى وقتاده  
موجوده و الحق واجب الكه بعينه ظاهر حال نظريه و جسم مقسوكه اول حركت  
فالى فاسه و ايدى **فصل في الزمان** ان فترت حركه واقعه فمسافه على مقدار معين  
من السعه و ابتداءت معها حركه اخرى ابتداءتها و انقضاءها اخذ و امرت و جرت  
احدها بالثبوت فالثبوت مسافه اقصر من مسافه السريعه و السريعه فاحده مسافه  
الزمنها و انما لك فان بين اخذ السريعه و نزلها امثالا لسمع قطع مسافه معينه  
بسرعه معينه و قطع مسافه اقصر منها بطوله معين و هذا انما قابل كثر ياداه  
و التوقف و غير ثابت انما يوجد اخذ مسافهها امثالا متقدر غير ثابت و هو المعنى  
من **الزمان** فترت اول فصول عشره و اوزنه ايدى بوضوح عشره زمان بيا سنده در  
بوضوحه و بوضوح و اوزنه و اوزنه زمانك انبته تنبيه و يعنى انك امر موجود و اول فصول  
الزمن زمانك ما يعنى حقيقته و انما زمانك سرمدى اول يعنى بايد زمانك  
بيان بود و كبر مسافه و واقعه حركت فدر خط السه سرعته و مقدار معين و اوزنه  
اول و انك على بر حركت و خي با ايله حركت شروعه و فتره الكه كيسى  
التفاق ايله بر حركت لطيفه يك قطع ايدى كلى مسافه حركت سرعته يك قطع ايدى كلى











مگر که زمانت عدی و جوی و زره مقدم اول و زمانه اولیه در زمانت بدیعی اول  
 بدیعی بود دید که می باطل اوله جواب ویر یو که مقدم زمانه مقدم و متاخر  
 زمانه متاخر زمانه اقتضا ایتم که مقدم زمانه مقتضای سابق لا حاکم قبله  
 اوله که قبل بعد از اوله بود بقیه زمان استرکن مقدم و متاخر اوله شلیه  
 زمان و حل ایسه زمان ستر حرات بودیه که بعضی بعضی مقدم اولیه می زمان  
 استیگی کی ای اما مقدم و متاخر بری زمان اوله با ستر زمان و کل ایله حراته  
 احتیاج دارد اوله بود صبح و مساده و اقیه حادثه و زره مقدم اولیه می کی  
 حادثه صاحب متاخر اولیه می مساده و قوی سبید و مساجده متاخر در که  
 مقدم و متاخر بری زمان اوله که اوله که زمانه احتیاجی بود زیر  
 قبله مذکوره بخلاف زمانه اوله و بالذات عارضه در زمانه غیریه عمر و ضعیف  
 و بالعمد بر مکره دلیل وجود زید و جود عمر و زره مقدم در دینک الاله  
 نیچون مقدم جواب ویر که وجود زید همان حادثه ایله معایده می اما وجود  
 عمر و حادثه اخری ایله معایده می همان حادثه اخری و زره مقدم معایده می  
 دینک الاله که همان حادثه نیچون مقدم در که جواب ویر که همان حادثه  
 است و اولیه می حادثه اخری ایوم اولیه می ایوم اولیه مقدم در دینک جواب تمام  
 اوله سوال انقطاع بهای ایوم اولیه می ایوم اولیه مقدم در دینک اخر ایوم اولیه  
 انقطاعی بر مفهوم مقدم علی ایوم ناخنده در که ایوم نیچون ایوم اولیه مقدم در  
 دینک زمان مقدم زمان متاخر و زره نیچون مقدم در ویکه که در یکایک عدد اوله  
 برینه است نقی می مقدم زمانه اوله و بالذات عرض اوله در انت ایوم مقدم در  
 ایوم مقدم در انت ایوم مقدم در انت ایوم مقدم در انت ایوم مقدم در انت  
 ایوم مقدم در انت ایوم مقدم در انت ایوم مقدم در انت ایوم مقدم در انت

دید که لم کلیمی ایله سوالک انتقادی و سطره فی البتواتر مقدمه اولیه  
 اگر ستر ایچون علت ولسه این سوال جائز اوله و دی معلوم و لکه زمان  
 حقیقه پیش نه است دارد و لکی فیه سطره مقدمه زمانه همیشه که زمان جود در  
 ماده دن محمد در عرض و کله ماده مقدمه و جسم و خلی و کله ریکه جود در  
 نه انه مقدمه قابل و کله رواجب الاله و دید که مقدم و م اولیه می بعد  
 الوجود اول بعدیت قبلت ایله می مقدم و کله بعدیت الاله زمان اوله جود زمان  
 مقدم می زمان ستر مقدم فرض بودیشکین موجود اوله باطله و دیو دلیل کتو  
 جواب اوله که دلیل مذکور زمان موجود اوله باطله و زینه مقدم طریایه  
 ای می ایله ریخته باشد مقدم و م ایسی نقی ایتمه جائز که زمان جود کلیمه  
 ایکنجی مذ م زمانه فک اعظم ایسیدر زیر فک اعظم جمیع احیام محکم می  
 حیاطه راجحی مذ م زمان فک اعظم حرکتی زیر حرکت غیر قاره  
 زمان و خلی غیر قاره در بویکی مذ م مبرود در که دلیلکری شکل میندن  
 این ایکی مقدم می و خلی موجب در ستر ایله در دینکی مذ م سطره مذ همیشه  
 زمان فک اعظم حرکت مقدم در دیدی و مضطرب ایله دینکی دلیل  
 ایله استدلال المینی کن اول دلیل مبرود همیشه که جود می منوعه را و لکی  
 تفاوت قابل اوله برشی کم در دینکی زمان تفاوت قابل اولیه می لاله اولیه  
 مستم اوله و دی کن لاله اولیه می منوعه ریکنجی جود لا تجزئی نه است متناهی  
 همیشه متمتع اوله جائز در که زمان کم منفعصل الاله متناهی بر دال الاله اوله  
 جود در راجحی زمان مقدم و م ایتمق متمتع الاله همیشه متمتع اوله جائز در که  
 زمان حرکت مستقیم منقطع است مقدم می اوله زمانه می متمتع الاله بر  
 اولیه می دلیل خنثی اولیه می معلوم و دی در دینکی مایکی حرکت همیشه



































اول فتحرک تلك القوة في مثل زمان عديم الميل مثل مسافة لان الحركة تزداد  
 سرعتها بقدر استعاض القوة الميلية التي في الجسم لانه لو انقص شي من القوة  
 التي في الجسم ولا تزداد السرعة لم يكن القوة الميلية مانعة عن الحركة فانظر  
 ان الجسم القليل الميل الذي لا ميل له متساويان في السرعة وهو حال يعني  
 زمان قصرك ايام ساعت اوله بواحد في ميل وفي فرض انك كميل ميل اوله  
 اصف اوله بحيثية كميل له نسبتى زمان قصرك زمان طولك نسبتى كميل  
 اوله ميل اوله مضفى اوله ميل في صاحبي اوله جسم قوة فتيه زنة كور ايدى حرکت  
 ايسر عديم الميل اوله جسمك مساوية زمانى فتيه كور ساعت ايدى زير جسمه  
 اوله قوت ميقية لك استعاض مقدار كج حرکت سرعتى مراد اوله اوله قوتك  
 زديا وید سرعتى مستعاض اوله زير قوت ميلية لك استعاض سرعت مراد اوله  
 ايجو داز وید ان سرعت استعاض تيمس قوت ميلية حرکت ن مانده اما من زمان  
 كلور باطله ميل في ميل لك مضفى ونحو ميل في صاحبي اوله جسمك سرعتى ميل  
 اول صاحبتك سرعت مضفى اوله زير ميل اوله زمانى نصفه مساوية  
 ونحو ميل في حرکت ايدى كور اول نصف عديم الميلك زمانى قدر در اول مسافه عديم  
 الميلك مسافه سى قدر در سببى هر اوله كميل ميل اوله جسم سببى اوله جسم  
 يده سرعت مسافه سى اوله كماله كور معادق فرض والى ان معادق اوله مق لازم  
 كلور جسم فتيه كور يده فرض ايدى كماله كور كلام وجه خرايدى تقرير اوله نور الخليل  
 الشان عديم الميلك زمانه عديم الميلك مسافه سى ملهى قطع ايدى زير زمانك  
 تعادق ميل معادق فتيه حسيه در وقتا كميل في ميل لك مضفى اوله  
 اوله ميل نمانه كور حسيه زمانه اوله ميل لك مضفى اوله نور يدي  
 ساعت ميل اوله ساعت عديم الميلك حرکتى زمانى كميل ابو اليه كماله كور حرکت

اوله سى حيثية مله مقصور اوله زمانه زمانه مقصور ويعنى ما دوت حرکت حرکت اوله سى  
 جتهن زمانا ميلين اقتضايه حرکت ن خارج موره قطع لظه مقرون اوله زمانا حيث  
 حرکت مقصونية جميع حركاته تقفان بظرفه وپس جسم كماله ساعت واحد  
 مشرت اوله اصل حرکت يكون اول ساعت واحد عديم ميلك حرکتى زمانا ييدى  
 ونحو الميل اوله ميل مقابله سنده بر ساعت اوله زير ميل سنده ميل في ميل  
 اوله زمان ميلك مضفى ونحو دو ميل زمانك حرکتى زمانى دو ميل اوله كماله حرکتى  
 زمانا ميلك مضفى وپس ميل مقابله سنده نصف ساعت اوله زير ميل زمانك  
 زمانى بر ساعت نصف ساعت اوله زير كور زمان متصل واحد  
 الفصل انما انقسام بوقد انقسمت في اول فرض مضفى اوله زير انقسام كماله اول  
 جزء زمانه در بايقف عند حركه انقسام ايدى كماله كور حرکت دعى مقيد  
 مسافه زمانه ينقطعه در اول حرکت شول خرايدى مقيد كماله اوله خرايدى حرکت  
 مسافه دعى خرايدى مقيد كماله اوله خرايدى كماله كور مسافه در سبب فرض والى ان  
 حرکت قوتى حرکت اوله كور زمان مراد اوله سى وجه وزر اخبر قلند اول  
 خرايدى كماله كور زمان اوله كور اوله كور كماله كور زمان هر جزء كور اوله كور  
 اوله كور كماله كور سى دعى حرکت اوله مسافه خرايدى كماله كور زمان هر جزء  
 مسافه خرايدى زمان دعى زمانه مسافه در سبب ما دوت حرکت اوله سى  
 حيثية زمانك مسافه كماله كور مسافه زمانى بر قوتى خرايدى اوله كور زمانه  
 ضايع و كور كماله كور زمانه مسافه كماله كور زمانه كماله كور زمانه مسافه  
 مطلق زمانا مطلق مسافه تقضايد كور كماله كور زمانه مسافه كماله كور زمانه كماله كور  
 اوله كور مطلق زمانا مطلق مسافه ستر معين ستر معين كماله كور زمان معين فرض  
 اوله كور كماله كور زمانا مطلق نصفه كماله كور زمانه كماله كور مسافه كماله كور



















مذکور اول مسافه و جاریه اوله نقصان مجاری دارد اولو حال بود که شیخ رئیس  
 بوجت مشهوره در شفا و ابطال اندوب دیدگی مفارقت حرکت بر وجه اول  
 محله یکی آن وارد بران رجوع است به سنی ایچون آن ضرر دارد که اول اندوب حرکت  
 اول شیشه مفارقت سنی دیو حکم صحیح اول که فاصله آن مفارقت است  
 مراد می رجوع است به سنی ایچون خیاره زک اول ان بعینه ان وصول  
 یکی حرکت زمانه می بیند مشترک بر وجه دومی حرکت اول که زمانه می  
 حرکت نیست زمانه می بیند سنی ایچون بله که مفارقت است اول که مشترک  
 اوزرینه مفارقت است حکم صحیح اول سنی ایچون خیاره زک اول ان وصول  
 این متغیر اندوب یکی ان بیند زمانه دارد لکن زمانه سکون اول که زمانه حرکت  
 رجوع حرکت بعضی بر وجه دومی و فرض اول ان ایچون رجوع ای  
 بیند رجوع حرکت بعضی بولور دیو شیخ رئیس بوجت مشهوره ده بخت است سنی  
 بعد میل وصول ایچون میل موجب المفارقة بیند تقایمی اعتباری که بخت است  
 ایچون دید که مذکور وصول اول حرکت ایچون میل صادر اولور زمانه که  
 وصول حاله اول میل وجود اول میل ال زمانه بولور زمانه مذکور با مبت  
 یعنی مذکور مفارقت میل نیست وجه دومی حکم حادث اولور  
 میل نمی برانده حادث اولور لکن بقای سنی زمانه اولور میل نمی حادث اولور  
 ان وصول ایچون اولور زیر جسم واحد در میلین مختلفین جمع اولق محال پس اول  
 یکی ان بیند زمانه بولور لکن زمانه جسم اول زمانه عدم میل اول در ساکن  
 اول است رجوع ایچون لکن لکن طاهر اول که بخت مشهوره اول ایچون  
 ناصح اول ایچون زمانه بولور میل سنی ایچون غایت بعید در زیر معادله ایچون میل  
 در در سنی میل اعتباری وقت اولور آخری منتهی به وصول اعتباری وقت

اولور مشهوره اول زمانه مصنف مشهوره اول ایچون میل اعتباری اول ایچون  
 ایچون سنی ناصح اول وصول بیند ایچون دلیلی ایچون سنی ایچون بخت مشهوره  
 صغری بوجت مشهوره در شیخ رئیس بوجت مشهوره ایچون ایچون ایچون بخت مشهوره  
 فاصله اندوب که بخت مشهوره اول اولور سنی ناصح اول ایچون ایچون ایچون  
 اولور سنی ناصح اول که بخت مشهوره اول اولور ایچون ایچون ایچون ایچون  
 مستقیم فکون سنی بخت مشهوره اول ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون  
 ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون  
 حایط اولور حرکت سنی ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون  
 متقطعه اولور ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون  
 لازم اولور ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون  
 حرکت سنی بخت مشهوره ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون  
 بخت ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون  
 ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون  
 بیند سکون لازم ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون  
 فاصل ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون  
 حرکت صاعده سنی ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون  
 ناصح سکون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون  
 جیس ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون  
 دیدنی ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون  
 ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون  
 نزول ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون



حرکت صاعده منقطع و حرکت باطله و فی ان منافاته معدومه در زیر حرکت  
 زمانه و اولواته و اگر چه ممکن است سکونی ان واحد و اولواته زمانه و مستمر و مکرر  
 اول جبهه و یکی میل را در میل صاعده و میل باطله لکن بویکی میل یکی اند  
 و اگر چه اینها در زمان اوله دو ساکن و لیکن فی زمان سکون بوقدریکه اول یکی میل  
 ان منافاته جمع و اوله در قبلیه نه منافات بوقدریکه فی ذلک که میل صاعده  
 اخری غیر صاعده که میل باطله در جبهه هستند حاصله رفوف مرفوع که یکی میل  
 ذرات طبیعی میل باطله رافع ان حسن به میل صاعده سی شانه رفته و غیر  
 او زنده و وضع اولت میل صاعده و اوله که رافع هستند حاصله در جبهه  
 حرکتی زمانه و یکی میل صاعده و منافات بوقدریکه زمانه بولن حرکت جبهه ایله  
 اند و بولن سکون جبهه بیننده منافات بوقدریکه اول ان ذلک ان زمانه  
 مبداینه را اول سکون ان مذکور و صاعده منقسم اوله رافع و دیگر که بولن مذکور  
 اوله توجیه بعضی شاعران که که لکن بحث دارد که میل صاعده ایله در حرکت  
 بعد تمام اوله و بولن جبهه ایله قائم اوله در جالس سفینه حرکت صاعده سی  
 یکی خضم بولن و یک و اوله در جبهه یک میل باطلی بوقبلیه ان و مکرر بولن  
 باطله ایله جبهه مرفوعه اوله میل صاعده بیننده نه قاطع در اصل شده و  
 جاب خروار در جبهه مریه جبهه طوقه نماز یک جبهه ربحی جبهه و اصل اوله و  
 جبهه وقت ایستاد بجمع ایستاد جبهه میل باطلی ایستاد یک محال فرضه محال  
 محال مستند اوله بولن جبهه اول محال جبهه نموده و وقت ایستاد ربحی  
 جبهه ایستاد و قوی محال و مکرر یک مستند و لکن در روایت طبیعی جبهه ایستاد  
 اقتضای ان عقل اوله ایستاد ایستاد خدایه سلسله و اوله ایستاد یکی  
فصل فی ان ایستاد حرکت باطله زمانه حرکتی ایستاد اوله لکن ارادیه

الحاکم اما طبیعی او قسیر به اجزاء ان کون طبیعی ان حرکت طبیعی هر  
 عن حالت منافاته و طلب الحاکم منافاته و ذلک فی حرکتی ایستادیه محال اما  
 نایک ان کون ایستاد ان کل نقطه تحتی ان جسم بیکه ایستادیه حرکتی غایب  
 توجه ایستاد و الهرب عن شئی بطریق استحال ان کون توجه ایستاد و فصل فی حرکت  
 ارادیه حرکتی اوله یعنی بیان ایستاد یعنی فلک ان صادر حرکت ارادیه در حرکت ارادیه  
 اوله با طبیعی و اوله قسیر به اوله طبیعی و ملحق جائزه و مکرر زیر حرکت طبیعی  
 حالت منافاته هر بولن و حالت ملحق به طلبه ربحی و طلبه ان هر بولن  
 حرکت مستند به محال و هر بولن محال و لیکن ایستادیه که هر نقطه که جسم ان حرکت  
 ایستادیه حرکت مستند به اوله اول نقطه حرکتی اول نقطه به توجه به حال بولن الطبع  
 شیدن هر بولن شیدن توجه و ملحق محال و مصنف نقطه بیننده وضع ایستاد  
 ملحق اوله و در حرکت حرکت و ضعیفه و ملحق مریه و بولن و طلبه  
 اوضاع فلک ان بر وضع اوله فقط حرکت ایستادیه اوله و شاعران دیگر که حرکت  
 مستند به هر وضعی حرکت و ذلک اوضاع توجه و بولن حرکت فلک ارادیه  
 اوله محال اوله زیر حالت واحد و اوله وضع مریه و غیره و اوله ملحق لازم  
ملاحظه جواب دیگر که بر شئی مریه و غیره و اوله ملحق جبهه ایستادیه و مریه  
 حرکتی شعور و لکن اعراضی مختلفه و ملحق جائزه اوله اما جبهه حرکت عظیم  
 ایستاد اوله اند و اعراض متصور و مکرر شاعران بحث ایستادیه که هر وضعی حرکت  
 که توجه در یک جسم و مکرر یک توجه اوله وضعی مختلفه در زیر وضع مریه  
 مستند اوله ایستادیه و مریه مستند مریه اوله وضع توجه اوله ان حرکت  
 غیر به حرکت و توجه شئی واحد و مریه یک شیدن نسبت ایستادیه و اما ان حرکت  
 طایفه کحاکم حاکم ان طبیعی او و ملحق جسم ایستادیه که ایستادیه که الملاحظه







علی غیر متناهی المشتق النظام مع ما اجزاها قادر اولی نی اثبات مجموع  
 جمله قادر اولی قدره مجموع قوت غیر متناهییه قادر اولی زیر مجموعه از جمله  
 معین در هر جمله متناهییه و زره قادر اولی و زره یا جمله غیر متناهییه به قادر اولی  
 بکنی احتمال طکر زیر مجموعه معینه از خذ اولی از زیر جمله به قادر  
 اولی و زره لازم کلور که مشتق النظام اولی جمله غیر متناهییه و زره یا جمله  
 اولی غیر متناهییه عدم تناهیسی جهته از زاده با طکر مشتمل بر که نشانی  
 نقل بر که غیر متناهی مشتق النظام ایله قیده اولی نی زیر مشتق النظام ایله  
 غیر متناهی و زره یا جمله مشهور ما ضیه و نسین ما ضیه کبی اکیسید  
 غیر متناهییه حال بود که مشهور نسین خذ اکثر که اکثر الفوف متناهییه و ثبات  
 متناهییه غیر المتناهییه حال بود که ثبات الفوف اکثر در خارج بود که قی  
 ایدر که غیر متناهی مشتق النظام اولی سید مراد متناهی و احد متصل فلفله  
 دیگر زمان فلفله متصل المله مشهور نسین متصل اولی لازم کلور زیر  
 مشهور نسین زمانیکه اجزاء معروضه عارض اولی عدد اعتباریه حاصل  
 اولی و زره مشتق النظام باقی قائم بعضی شرح دیگر که قابل ظهور کلور  
 بزاید غیر منفی و در زاید بود که اشتقاق اتصال فلفله معینه و لجه  
 اجزاء حرکت به معنی بود که معشقات اکثر لجه کی دیس تمام اولی و زره  
 جائز در که قوت جزی جمله غیر متناهییه به قادر اولی مجموع اول غیر متناهییه  
 و زره زاده اولی زیر حرکت مشتق النظام و کلور شرح بودی و دفع  
 ایدوب دیگر که مطلوب جز حرکت معشقه اشتقاقه موقوفه اولی اشتقاق  
 و در زیر حرکت زاده و مسافت کبی متصل واحد در بعضی اجزاء می یوقه  
 حرکت اجزاء معروضه عارض اولی عدد اعتباریه حرکت عدم اشتقاق

و زاده اولی اشتقاق متناهی و کلور بعضی شرح اشتقاق نظام عدم اشتقاق  
 و دیگر حرکت حرکت زایدی غیر متناهی عدم اشتقاق و زره زاده اولی عدم  
 تناهیسی جهته زاده مراد اولی و زره یا جمله متناهییه لازم کلور زیر  
 جمله واحد اولی حرکت حرکت و قوی قدر اولی و زره یا اشتقاق النظام قیدی  
 غیر متناهی و زره یا جمله متناهی جهته از زاده خذ اکثر اولی و زره یا جمله  
 جمله و اکثر جزو است غیر متناهییه خذ اکثر که اکثر لجه کبی اکیسید  
 خذ اکثر که اکثر لجه کبی اکیسید اشتقاق نظام عدم اشتقاق معینه  
 و زره یا جمله اولی و زره یا جمله معینه زاده عدم تناهیسی جهته اولی و زره  
 اشتقاق با خصوص اول قیدی اکثر لازم ایدر زاده اولی و زره یا جمله  
 غیر متناهی و زره یا جمله متناهییه و محال طکر اما اشتقاق معنی الا اشتقاق  
 اکثر لازم ایدر و معشقات حرکت ایدر حرکت اشتقاق طکر در اکثر  
 حاجت یوقه شرح دیگر که غیر متناهییه غیر متناهی و زره یا جمله متناهی  
 محال اولی نی اکیسید متناهی و اولی شرطه اکیسید متناهییه و اولی و زره یا جمله  
 اکثر متناهی و اولی معنی اکثر متناهی و اولی مشهور نسین عارض اولی و زره یا جمله  
 متناهی و اولی و اکیسید متناهی به اولی متناهی غیر متناهییه و زره یا جمله  
 اولی به متناهی خط غیر متناهییه و اولی و زره یا جمله غیر متناهییه  
 زاده اولی نی جائز در بعد و کلور مشتق النظام قوی قیدی مشهور نسین  
 اولی و زره یا جمله معینه معروضه متناهی و اولی و زره یا جمله متناهی  
 مسلم و کلور که صحیح محال لازم کلور جائز در تفاوت و شرطه بود که اکثر  
 سرعت و بطور و حقیقت و زره اولی و زره یا جمله حرکت متناهی  
 ایدر بری سریه خذ لجه اولی سریه حرکت لجه خذ زاده اولی و زره







































پنج شهر باقی اولور قوی قلی عید زکمه و زلفی عید زکمه و غیره می شیده حادث اولور شهاب  
 متعلق کتب مصنفان کلمه که که با و اما المراج فقه کون سبب ان السحاب  
 اذا فصل اندفع الی اسفل فشار هوا متحرک و قد کون اندفاع بعض قبضیه  
 السحاب و اینها من جانب الی جهه احرى و قد کون لانبساط الهواء و انحراف  
 فی جهه و اندفاع الی احرى و قد کون سبب تبر و الدخان المتصاعد و تزلزل من  
 المخرج ما کون سمو ما متحرک لا حترقه فی نفس و لم یورده بالارض الحارته کما یست  
 جوی آن بری و فی ریاضه مصنف ریاضه حد و ثنه درت سبب ذکر المیدی  
 اولی سبب سحاب برودت سبب تکاثف می شده اولوب فحیل اولور و جهه  
 سفله من دفع اولوب ریاضه حاصل اولور سحابه اولی اجزاء مایه حرکت سبب  
 حاصله اولی حرارت مایه و انقباض مایه و متحرک اولور که ریاضه و سحاب  
 جهه سفله اندفاع مایه کن کما ملاحظه اولی هوا متوج ایستاده بولنان هوا متوج  
 ساری اولوب اول هوا ریاضه اولور ایچنی سبب کابلک بر جانندن اخر جانیه  
 ذاب اولی سیر بر اندفاع و سیر سیر اندفاع ستمده بولنان هوا و البت حرکتی  
 موجب اولور ریاضه اولور مصنف بواندفاع سحابه عارض اولی سبب سینی ذکر  
 یسندی شایع اندفاع سبب بر موصوفه سحابه تراکم و تراکم ایستاده و تراکم سبب  
 سحابه بر بعضی طرفه منصرف اولور یا خود اولی تراکم اولی سحابه که قوامی  
 مختلف اولوب لیسف اولی ریاضه اولی در فایده سبب ریاضه ایچنی سبب مایه  
 متحرک کلوب مقداری میزد اولور مجاری اولی هوا متحرک حیضی ساغ اولوب کما  
 اولی هوا خیرندن بعبه اولوب اخر هوا متحرک خیرنه وارده و بلکه اندفاع ساری اولور  
 ریاضه اولور در ریاضه سبب طبیعه و مایه بر مایه صعود ایدن اخان تبر ایدوب  
 اجزاء ریاضه سی مایه رقت مایه و اجزاء ریاضه سی باقیه اولی تعلقی سبب سفله

بتدریج ایستاده اند و اولی هوا متوج ایستاده ریاضه اولور ایچنی سبب و درین ایستاده اولور  
 هوا منصرف مجاری ریاضه منصرف اولور و بلکه ایستاده می بود کلام صحیح اولی اندفاع کلور  
 بر هوا بر جهه منصرف اولی اول جهه و اولی سبب مایه بری اندفاع ایدوده  
 شرفه و ریاضه حد و ثنه درت سبب تکاثف می شده اولوب فحیل اولور و جهه  
 و شمال و فی بوقیاس و ملاحظه ای خصوص شایع مایه بولنان مایه سبب ریاضه  
 بویازده جهه و در هر که هوا مایه بری احرى اندفاع مایه و در لکن بولنان  
 شیب فسیاضه ضعیفه اولوب و قوت اید بولنان مایه شایع حد و ثنه درت  
 بشی سبب اولی ایدوب و در هر که کما ریاضه مایه متحرک سحابه بولنان  
 کله و مایه متحرک صغیر اولور و مجاری اولی هوا متحرک جانندن حرکت ایدوب ریاضه  
 اولور حد و ثنه درت سبب تکاثف می شده اولوب فحیل اولور و جهه  
 کیفیت سبب سبب مایه میکتف اولور و در مایه متحرک سحابه بولنان مایه شایع  
 اولی ایدوب شایع سبب سبب مایه حرکت مایه اولور شایع سبب سبب اولی  
 شایع سبب اولی ریاضه و در هر که مایه متحرک اولور و بعضی شایع مایه بولنان  
 اولی ریاضه در هر که مایه متحرک اولور و در هر که مایه متحرک اولور و در هر که  
 قویایه حار و اولی ارضه مایه سبب سبب مایه متحرک اولور و در هر که مایه  
 ریاضه حار و اولور که جهه می مختلفه اولور و در هر که مایه متحرک اولور و در هر که  
 دفع ایدوبه اجزاء ارضیه اولی ریاضه مختلفه مایه مایه اولوب صغیر مایه  
 مرتفعه اولور کما اولی اجزاء ارضیه مایه و درین دونه اعصار ایدوب کما  
 و اما قوس قزح منی انما کانت من ریشام صود الیه که کبریه اجزاء ریشام  
 مستبره و اختلاف لوانها سبب خلط صود الیه و لوان النمام قوس  
 قزح حادثه اولی انما کانت ضوئیه اجزاء ریشام مایه مایه اولی ریاضه























































آن دار قیاده اولور کین بعضیله نفوس کلامه که الهی برسان شانه اخره شغل  
 اولور اخره معقولاتی و اما مشاهد دیدن حقیقت در سه سطحه در بویه  
 نفوس کلامه به مرتبه رابعه که معقولاتی جمیعاً افق استخوان در واریا و  
 اولوق جائه در دیدیم معلوم اولور عقل بالفضل حادث اولور عقل مطلقه متاخره  
 زیره در کمال شایسته مرات کثیره مشاهده و تحقیق ملکه اولور کین تعادله عقل  
 در خلق اوزره مقدمه در زیادت همه بر عقله رائه اما ملکه استخوان باقیه  
 و مستوره در پس ملکه استخوان مشاهده به تفویض اولور بعضی نفوس عقل  
 بالفضل حادثه مؤخره در بویه مرتبه رابعه قدیمی بعضی خیرین بقا و مقدمه  
 دیو ناله قبیله می مصنف دیدیم که مرتبه رابعه در اول نفوس طایفه ناله  
 معقولاته عقل مستفاد و تسمیه اولور دیدیم که شایع خلاف اصطلاح  
 دیو ر ایلیم می بلکه عقل مستفاد مرتبه رابعه در اول نفوس طایفه یا حوز  
 مرتبه رابعه یا طریق اولور دیو ب کتب فن شایعه در دیدیم عقل  
 بلکه غایت بالغ اولور که هر نظری عنده حدس لایه حاصل اولور  
اکا قوت و تسمیه دیدیم که علم ان القوة العاقله مجرودة عن المادة لها  
لو كانت ذات وضع ما مان ان لا تنقسم او تنقسم لا یسیر الی الاول لان  
کل ماله وضع فهو منقسم علی مرتبه نفعی الجزء و لا یسیر الی الثاني لان معقولاته  
ان كانت بسیطة یدرم انقسامها لایزال کمال فی احد جزئیهما غیر کمال فی الجزء  
اخره و ان كانت مرکبة و کل مرکب عاقل مرکب من البسائط فیندر انقسام  
کمال البسائط معلوم اولور که قوت عاقله یعنی نفوس طایفه یوحه مبداء  
 عقل معنانه و کل زیر قوت عاقله ایکی معنایه کلور عنه العاقله نفوس  
 طایفه ماده مجروده بر جبر و اهل شدن نام غزاله و ارباب اصنافی

و علمی و انویریه و یوسمی و اکثره معقوله نفوس طایفه ماقیه اولور ذات وضع  
 اولور یعنی انشانت حسیه یا قابل اولور و به منقسمه اولور به منقسمه در اوله  
 یوقدره زیر حسیه یا قابل اولور منقسمه جزء لا یتجزی فی نفسی منفصله در و  
 یتشبه می منقسمه و یکله طریق یوقدر معقولاته بسیط اولور علم برات  
 ارباب کیمی و سائر بساطت نقطه و حدس کیمی اولور بساطت کیمی  
 لازم معلوم زیر نفوس طایفه انقسامه قابل به مادسی اولور به جزئیه حلول  
 این علم جزء اخریه حلول یدیه معایره اولور حال اولور بسیطه انقسام لازم  
 کلور کین بومقدمه مستوره و کلور جائه که حلول سیرایه اولور به جوار می اولور  
 به حدس لایه ماقیه اولور به مرکب بساطت کیمی در کتب و منفصله اولور  
 بساطت کیمی در کتب طریق اولور به بسیطه اولور به مادیه بالغة و بعضی  
 جزئی یوقر دیکت ایس به مرکب بساطت کیمی ترکیب ایس بقولنه معلوم کلور  
 زیر مرکب کین جزء اولور بساطت کیمی جائه در به سیر قطعات حسیه مرکب  
 اولور کیمی که بسیط کین مادیه عقل جزئی یوقر دیکت ایس لازم اولور  
 بالقوة انقسامه بساطت کیمی معقول کلور و نقول ایضا ان العقل لیس بالکمال  
 بحسانیته و الا لفرض لهما الکمال لصفه کماله و لیس کماله لان البسائط  
 بعد الی بعین یا حده فی النقصان مع ان القوة العاقله هناك اقوة فی الکمال  
 نفس طایفه کین تقطعی ان حسانیته و قدره کماله ان ماکور و یدیه اولور  
 به صفت کلور که الاله و فی صفت کلور کلور وی حال بود که کمال کلور  
 زیر فرق سه و منفصله نقصان شروع ایس مع مده قوت عاقله که نفس  
 اخذ در کماله شروع ایس اما سن شیخوخت او اخره عارضه اولور حضرت  
 یعنی احتیال عقل قوت عاقله به صفت کلور کین و کلور به کماله



تبرکبی بخلاف مشرف و منفذ نفس طلق بدلت تدریج استغراق ایچر تعلقات  
اول استغراق تدریج مانع اولور بوجیه بدنه صنف کمال بقوت عاقلیه  
صنف کمال جائز در دیدنی ریزه قوت و تفکره قوت عاقله کماله  
شروع ایدر ایدر کماله جائز در قوت و اعتقاد سبیل نفس غلبه و علوم کثیره  
مختصه اوله ده تعقل منزه اوله ای طبع اوله تدریج امتیاز کمال بعضی کمیت  
به قصد اوله انیمت ایدر شبان قویات قادر اوله قلمی غلبه قادر اولور  
سین شجاعت او اخره به بدن او در صنف مستولی اولور که کمال قوت  
عاقلیه به صنف کمال در قوت و اعتقاد کماله به تدریج قلم خفای اولور که کمال  
زمان که کماله و قوت عاقله کماله جائز در که کماله و قوت عاقله کماله  
عاقلیه به سائر صنفه اولور که قوت عاقله قوت بود نفس طلق کماله  
الات جسمانی ایدر اولور جائز در دیدنی و تعقل ایضاً ان النفس ان طلقه  
حادثه لا حاله کانت موجوده قبل البدن فالاحتمال بینها اما ان کون بالما  
اولور بها او بعوارضها المعرفه لا جائز ان کون بالما هیته و اولور بها لا بها  
مستبرکه و با به الکمال غیر مایه لا فرق ولا جائز ان کون بالعوارض المعرفه  
ان العوارض فایحی شئی سبب القویات ان المایه به استیج العوارض له امها  
والاحسان العارض لا زما و القابل للنفس و عوارضها اما هو لیس فی حق لم یکن  
الابن موجوده لم یکن النفس موجوده فکون حادثه ضروره نفس طلقه بدلت  
حدوثه معقوله حادثه در اسطره بهی بود لیکن افلاطون و اندون مقدم  
اولون حکامت نه بلبر می نفس قدیمه اولیه نفس حد و ثانی ایدر قول  
افلاطون نه منقول در اول کمال و الذکر نفس حد و ثانی ایدر کمال  
عنه نه نه نه نه و صفات بدن غیر خاقیم بود در اول مله بدن به فرق نفس

حد و ثانی به ثانی حد و ثانی معقوله در دیدنی خبره و در اوله کماله از دایه اجاب  
ایلی به ثانی اول خلق ایلی روایتی کماله ایدر حد و ثانی یسبب  
ثم انشاءه خلقاً اخر قولیه استناد ایدر بدنه کماله ان کماله خلقی الطوار  
بیان بدوب ثم انشاءه سیردی ثم کماله سی تدریجی زمانه یچیزه و کماله ایدر  
روای انشاءه خلق یتمه سی بدنه کماله و تفکره اوله کماله اسطره اول  
میت کماله نفس طلقه کماله حد و ثانی اولوب حد و ثانی تدریجی به کماله  
حد و ثانی دیدنی و استناد ایدر که نفس طلقه بدنه اول مومده اول  
حال اولور نفس طلقه و اول اختلاف مایه سی و اول مایه سی ایدر  
انسان و نفس کمالی ایچر و عوارض معارفه سی ایدر اولی احتمال عاقله کماله  
زیر مایه میت نفس سینه مشرکه و زواری و می مشرکه و کماله لازم کماله  
مایه انشاءه کماله از مایه مایه لازم کماله نفس طلقه کماله بدنه  
امیت رنی مایه و لازم مایه ایدر اولیه نفس طلقه مایه مشرکه  
اولیه و دلیل حد و ثانی کماله مایه اولیه یغیر و دیدنی کماله کماله و کماله  
نفس طلقه یغیر ایدر کماله شئی حد و ثانی مایه مسلم و کماله مسلم اول جائز  
نفس طلقه با کماله مختلفه اوله ده سینه و اوله کماله مشرکه حد و ثانی نفس  
طلقه ایچون اوله نفس طلقه سیم اولور نفس طلقه سینه و مختلف  
عوارض معارفه ایدر اولور کماله زواری عوارض سینه مایه قیاضه ان  
فیض تدریجی لازم الا اول عوارض اوله حق سینه و قابل و استعداد  
مختلفه و مایه سبیل فیض ایدر زواری مایه استعداده و کماله عوارض  
مختلفه و مایه و کماله و کماله مایه کماله مایه مستحده و کماله مستحده  
اوله عارض الا شئی لازم اولور لازم کماله کماله با طلقه نفس طلقه



تا بی و عارضی و کل آن به بدن رسد از آن موجوده و اوله قدی نفس با طقه  
 مستعد و موجوده اوله زیر القه و بدن اوله لازم کله یک نفس  
 مع الابدان حادثه اوله معلوم اوله که بود و لیس تاسخ با طس اوله بینه بنینه  
 تاسخ صحیح اوله نفس با طقه یک اختلاقی عوارض معارفه اوله که اول  
 عوارض بدان خود اول بدن آخر نفس با طقه یک حال مطلقه می آید  
 بدان و زین به سابقه اوله و مکنه الای نهاییه و نیلوروی کن تاسخ با طس  
 اوله یعنی غیر جند مضیف تاسخ با طقه یعنی الیه یک اخذ و کله تجله  
 به معافه و کله می بود معافه بحث آخر و در که تاسخی ابطال ایته  
 معنی اول نفس که حد و تیدر که نفس که حد و فی ابطال تاسخ ایته  
 اثبات این و لازم علم با طس تاسخ و عمد و بود که بدن استیال ایته که  
 مبنی آن بدن و زین نفس با طقه فیض ایته که تاسخ طه یقیده نفس آخر  
 اول به مقتضای اوله بدن واحد یک یکی نفس اولی لازم کله لازم طله  
 و کله که و آتی واحد بیور شین بود طه کی بود که با طس تاسخ حد و  
 نفس یعنی ایس معلوم اوله که نفس با طقه یک به نه تعلق حلول طه یقیده طقه  
 صورت یک ماده یه و عوارض موضوعه تعلق کی و کله زج و زت طه یقیده و فی  
 و کله نفس با طقه و آینه و ثوبه تعلق کی بلکه عاشق متشوقه تعلق کی  
 کله عاشق بر عشق ایله عاشق که متشوقه محبت کله اوله فی اول عشق  
 سببه معافه است ایله قدرتی اولیه و به نه تعلق و جستی بر مرتبه در طس  
 صحیحی و از این حد است کله و معارفه کله که بود نفس مبداء طه یقیده معلومه  
 عاید و است و قوامی به نه ایله قلیل علم و ممکنه در پس غایت مکنه و کله  
 عقیده و لیس حیه و لیسون به نه توقف ایله می الله تعالی و الله اعلم

من علیه انما حکم تعلیم شیئا و جعل لهم السمع و البصار و لافیه و تعلم کلمه  
 بیرومی و کله اولی ان سببیت کله که در است و در و معلوم اوله که نفس با طقه  
 به نه اوله روح قلبی به تعلق به اول روح قلبی قلبی جوف ایسه نه و کله  
 بخار نه و و الحیفه ان مکنه نفس با طقه اول روح تعلق و اسطه سید بر کله  
 و بر کله اول قوت ایله روح جمیع بدن است ایله به عینه و قوت و به و به  
 تعلق تمام اوله معلوم اوله که قلبی جانب ایسه نه و تجویف و در و دم لطیف  
 اول تجویف مجذب اوله حرارت معافه سید اول فی جرایه و اول تجویف  
 عینه نه روح شمیمه و لیسور بود روح نفس با طقه یک اول معنی اولیه فی شون  
 معلوم اوله که اعصاب کله ایسه نه موضوعات و در مکنه حس و حرکت  
 قوت فی با طس و نور و فاعل کله الای قوامی اوله است ابطال ایته بود و اول  
 معافه و طه یقیده نه و در اما اهل کله ان اهل سنت و جماعت عینه نه و بود  
 افکاک جده سی ایته و در محاربه سبب و تون اثبات قوی ایته حاجت  
 بود حق بود **تجربه** معلوم اوله که نفس با طقه به نه هر دو نه الحقیقه ان  
 اول جوهر و آینه دین که در اول جوهر و ریخته بود میس خوش و مشاهد  
 و کله نفس با طقه به نه معافه اوله بینه به همین و در اولی بر مان  
 ان جمیع عینه نه وجود مستمر در جریان احوالی مکنه و در آخر بدایت  
 تنقصر و تخیل تغییر حالت واحد و در مستمر و کله مستمر الای غیر مستمر  
 غیره نفس با طقه بدن و کله به نه و فی نفس با طقه و کله ایته به مان ان  
 به تهمنه مکنه اوله افکاک که و به به حالت اجزاء بدن غافل اوله  
 به معلوم اوله مفعول عینه اوله ان غیره یعنی ذات انسان به نه معافه و در  
 او یعنی بر مان ان کله است الشی به جرمی و اخذ نه بید می و تلمذت لبان







بولنور فدا که اول کثرت کنی عاده سنه بولنور عقول غشوه در اول کثرت  
 کبی قسم ثالث اوج فن اوزره اولدنی زیر ماده یه محتاج اولیاشی ماده  
 مقارن اولور ایچ اوله ماده یه مقارن اول ان امور عامه در مقارن اولیاشی  
 یا واجب لذاته در یا ممکنه فن اول تقسم وجود بیاننده در یعنی امور  
 عامه بیاننده در غایت وجود اعتباریه امور عامه یه منقسم در در تقسیم  
 وجود دیندی زیر غایت حجب الوجود و ماده واحد و کثیره منقسمه  
 و ماده منقسمه و متناخذه و ماده قدیم و حادثه که تک کلی و جرنی یه  
 منقسمه در باقی تقسیمه در بولنور اوزره در امور عامه ایله مراد  
 تقسیم موجودات برینه خاص اولیه بلکه تقسیم نموده بولنور تقسیم اوج  
 عده و در هر وجه عرض واجب لذاته در بعضیله تقسیم نموده یا کثرت بولنور  
 دیدنی تقسیم نموده بولنور وحدت وجود و کبی کثرت بولنور امکان  
 و معلولیت کبی واجب لذاته در بولنور بعضیله امور عامه جمیع موجودات  
 شامل اولدند یا علی الاطلاق یا مقابلی ایله ایچ اوله قد و دیدنی علی  
 ان صدق شامل اولد و جرنی مقابلی ایله ایچ اوله قد و شمول اولد و جرنی  
 ایله مقابله قد و جرنی در مقابله جمیع موجودات شامل اوله بعضیله مقابله  
 برینه قد و جرنی مقابله ایله و یه قد و کبی ایله می بولنور اول یه فی فضل  
 اوزره در سنه در فصل فی الحلی و الجرنی اما الحلی فلیس واحد بالعدد و اما  
الجرنی فلوحد بعینه موصوفی بالعارض المضاده مثل کونه بعضی  
و بعضی و غیره و معنی مقبول فی النفس مطابق لکل احد من حیثیاته  
 نه خارج علی معنی ان مانع النفس بواجده فی اشی شخص من اشی خاصه  
 لغاه اول شخص بعینه من حیث تفاوت اصدا و اما الجرنی فاما یقین

شخصه

بمشخصه الذاتیه علی طبیعته الحلیه لان کل علی فان النفس مقصوره غیر  
 مانع من الشرحه و الشخص من حیث هو هو مانع من الشرحه که الشخص مانع علی  
 الحقیقه الحلیه بوضوح و جرنی بیاننده در اما کلی واحد معین بالعدد  
 و کله را که کلی واحد بالعدد معین و کثیرین بعینه مشترک اولیاشی در  
 معین عارض متناخذه اولد حالت واحد و در موصوف اولین لازم کلونشی  
 واحد معینات بعضی و بعضی ایله ایله کبی لازم باطله بعضی شرح نموده ایله  
 متقابلات اجتماعی محال اولدنی ذات واحد شخصه در ذات واحد  
 نوعیه در یا حسیه در و کله در دیدنی که طبیعت انسانیه متناخذه موجود  
 و انچه در طبیعت مشترک و طبیعت انسانیه ایله ایله هر فرد و شخص معین  
 و انچه در طبیعت مشترک اولد معروض یه عارض مجبوری و کله را که شخص واحد معین  
 امور کثیره بعینه مشترک اولین لازم بلکه مشترک اول انج معروض بولنور  
 استحاله بود بولنور اولد که خارج موجوده اولد بشری بر حقیقه در که  
 نفسنه کالظهور و لوب غیرین نظر قطع اوله قد اولیاشی ذات معین  
 اوله مشترک قابل اولد بولنور حکم به همیه طبیعت انسانیه خارج موجوده  
 اما عارض اولد شیدن قطع نظر اوله قد و ذات و قد و لوب شیده که قابل  
 اولد بر اشی طبیعت انسانیه خارج موجوده و لیکن انچه ای بعینه مشترک  
 اولدنی مقصوره کله را که کلی بر معینه نفسنه متعلقه جرنیاتون هر برینه  
 خارج و مطابقه شود معنایه که نفسنه اولد معنی اشی خاص خارج در قسقی  
 شخصه بولنور اولد شخیصه عینی اولد تفاوت بود یعنی نفسنه اولد  
 معنی شخص زید ایله شخص بولنور زید عینی اولد و کبریک شخص ایله  
 متشخص بولنور عموما عینی اولد بولنور اوزره در شرح دیدنی که بولنور







واجب نقایه بی شخص و تیزه یکی معافا میتد و مشارکی اول شخصه بنور  
فصل فی الواحد و الکثیر اما الواحد میقال علی ما یقسم من بکثره التي یقال له  
انه واحد و هو قد یكون بالجنس کالان و العنصر و قد یكون بالصوره کالحد و  
و قد یكون بالمجمل کالقصر و البیع و قد یكون بالموضوع کالکاتب و الصاحف  
و قد یكون بالعدد و قد یكون بالانصال و هو الی میقسم بقوه الی اجزاء  
متشابهة کالماء و قد یوزن بالترکیب و هو الی میقسم کثرة ما یحصل فالیقیت و قد  
یكون حقیقی و هو لا یقسم اجزاء و اما الکثیر فهو الی میقابل بالوحدة **فصل**  
واحد و کثیر بیانیه و دراهم و حدش و شیش و یلور که منقسم اولیه کنه ویه واحد و یلور  
جهتیه منقسم اولیه شارح ویر که منقسم اولی و در حدش و شیش که منقسم اولیه منقسم  
اولیه نی حیثیتان و یلور هم مختصر در هم و یو قدر زیاده واحد کله سنی تقریه  
و در می شصت و مصنف ویر که واحد کاه با شخص اولیه موکثریه و واحد یلور  
بر جهت اول و اول جهت اول موکثر قومه و داخل و لو جنس و فصل کی  
یا قام ما یستی اول و نوع کی یا خارج اول و مجمل یا موضوع اول و راجع قومه و  
اوله و خارج عارض دخی اوله جنس جهت وحدت اولیه نی اموات و درش  
کی که حیوان ایله متحد اول و لوله مجموعه واحد بالجنس ویر لوله فصل جهت وحدت  
اولیه نی و نونک جهت وحدت اولیه نی امور زیاده و غیره و کی در که ناقص اوله و  
و انسان اوله و متحد اول و لوله مجموعه واحد بالفعل دخی واحد بالنوع ویر لوله جهت  
وحدت خارج مجمل اوله و قد بالجنس مجمل اول و قطن و بیج کی امور یفین البیع  
شمال اول و لوله قطن و بیج مجموعه واحد بالمجمل ویر لوله جهت وحدت خارج اوله و قد  
بالجنس اول امور موضوع دخی اول و لوله کاتب و صاف کی که ان و درین  
مجمول اول و لوله کاتب و صاف مجموعه واحد بالموضوع ویر لوله جهت وحدت

قوله و اصل و یلور و خارج عارض دخی اولیه نی ویر در که نفس و قطن  
به نسبتی به ملک مدینه نسبتی واحد قید ربو کی نسبت مجموعه واحد لیر  
ویر لیر نفس با طقه نب به نه بر تعلق خاص و در که اول تعلق تسبیح اول به نه  
تصرف و تیزه قاده اول و لوله غیره نی به قومه قاده اوله که کت ملک مدینه  
بر تعلق خاص و در که اول تعلق تسبیح مدینه و تصرف و تیزه قاده اول و لوله  
غیره نی مدینه لیر قاده اول و لوله تیزه نب به نه و مدینه نسبت مقوم و کله  
و خارج عارض دخی و کله و تیزه نب به نه و مدینه عارض اوله کله نفس  
با طقه و ملک عارض و واحد اولی استی کاهجه واحد بالعدد اول و لوله واحد  
بشخص ویر لیر کی واحد بالعدد اول و لوله غیره حقیقی اول و لوله بالعدد اجزاء  
متشابه میقسم اول و لوله کاهجه بو کاه و اخذ بالانصال ویر لوله واحد بالانصال  
کاهجه یکی مقدار ویر لیر که بنیاد جهت کت حد و مدنی ویر لیر رادیه یلی  
محیط اولان یکی خط کی واحد بالانصال شول یکی حسیه ویر لیر که  
اجزاء هائیک حرکتان ضده حرکت لازم کله که کت واحد بالعدد و ترکیب لیر  
اول و لوله افضل کت بولور نسبت کی که اجزاء کیه ششی با افضل موجود ویر لیر  
اعتباریه واحد و یلور واحد بالعدد حقیقیه اول و لوله اصل لغت قابل اوله  
واجب نقایه و مقول و نقطه کی اما کثیر شول شیش که واحد مقابل اوله  
یعنی کثیر منقسم اول شیش منقسم اولیه نی حیثیتان کیه و لوله معلوم اوله که  
وحدت معقولات نایه و نه معقولات اولیه عارض اول و لوله عارضند که  
کثرت معقولات نایه و نه وحدت ایله کثرت بنینه تقابل علیت و  
یکانیت و ملکیت لیر که اضافیه تسبیح ویر لیر وحدت کت کت  
قومه و در عتد و کت که یکا لیر کت دخی وحدت معلوم لیر و الحکله



مستقوله و يكيد در علت معلوله مقابلدر و اما اضافدر كنهك معلول علت  
قياس ايه يكيا يكيد مقابلدر و اما اضافدر كنهك يكيل يكيا قيس  
ايد بس و حدية تقفل كنهك علت و يكيا اوليه بني حيثية ن كنه تي  
تقفل يكه مضافدر كنهك و حدية بنسبه معلوله و يكيد اوليه بني حيثية ن  
لازم لكه يكه علت و يكيا لنت كنهك معلوليت و يكيت و حدية و كنهك  
حقيقه ننه خارجدر و عارضه در و حدية و كنهك بنسبه تقابل  
عوارض مذكور بسيله در يونه تقابل لوحه ي يوقه كه تقابل واحد  
اضافه ن بر ي بولنه بولنه بوقضيل كنهك بنسبه حده در براه الاشكال  
قد تقابلان و اما الذان لا يكتمان في شئ واحد و اقسام اربعة احدها  
الضدان و اما الموجودان غير المتضادين كالسود و البياض و اما هما  
المتضادان و اما موجودان تقفل كل منهما بالنسبة الى ارضي لا بوجه و البهوت  
و انهما المتقابلان بالعدم و الملكة و اما امر يكون احدهما وجوديا و الآخر  
عدميا لكن يعتبر بينهما موضوع قابل لذلك الموجود كالبصر و العي و الجمل  
و ابعدها المتقابلان السبب و الالحاب كالحديث و الاخرية و ذلك  
في الضمير يان الوجود **بعض** شراح ايديه تقابل كنهك عوارضه ن  
او كنهك كنهك ن كنهك متقلم تقابل بقصور ايديه ن كنهك اشتبا  
ايدوب حيرت حاصل اول مصنف هدايه كنوز و كنهك تقابل كنهك حقيقتي  
و اقسامه بيان ايديه حيرت دفع اول شارح ايديه كنهك اقرب الال و كنهك  
نور كنهك مصنف كنهك واحد و مقابلدر ايديه تقابل كنهك مضموني ندر ديور  
مستقلم حيرت لكه و حيرت دفع كنهك تقابل كنهك مضموني توضيح ايجان  
هدايه كنوز مضموني بويكي وجه مضموني صحيحه ن كنهك تقابل كنهك مضموني

مسند

مصنف عبارتند از که اولی متقدم اول طریق استوارید و بقیه منته  
استبایدید و دیدی اما وجه سابق مصنف کثیره کتباید رکن متقدم اول  
کثیره تقابل عبارتند از اوله یعنی استوارید و ما هیئت استبایدید و  
حق بود که بود و وجه بعد و تقابل کثیره استبایدید که بود و وجه  
استبایدید و کثیره مصنف الا نشان دیدی بعضی شراح تفسیریه ای بعضی  
دیوب تقابل عبارتند از اوله بود و وجه بعد و وجهی بیان  
ایتمه شراح رواید که بعضی صورت نوعیه و بعضی اعتباریه  
عبارتند از اعتباریه ای که دیدی مصنف ویر که متقابل ای که شید که شید  
صفت واحد و اجتماعیه ای که اوله مصنف شری و بعضی دیدی امرای  
موضوع و یحیدر جواب و بعضی اوله و شید کور و شید مراد موضوع  
و یک که که جواب و بعضی اوله و شید کور و شید مراد محل و یک  
که که که عبارتند از جواب و علم اوله مصنف تقابل عدم الملک و موضوع  
و که نیز مراد شید مراد موضوع و بعضی تقضا اتمه احتمال که تقابل  
عدم والملک و اجتماعیه موضوع اوله و یک اوله تفسیریه صفت واحد و کثیر  
و بعضی متضایقین و خیال چون زید عارض اوله و نبوت و نبوت  
کمی که یکی هستند عارضین اوله و زیر یک استواری ای که کور و  
اجتماع بر هستند و علم دیو بعضی شریه نقل اوله و شریه اوله و  
و که اوله و نبوت و نبوت متضایقین و علم زیر واحد های بعضی  
تقابل اوله و جواب اوله که متعلق نبوت و نبوت متضایقین  
هذه اوقات واحد و وجهین به اجتماع که ای جائز و زید مقید  
مطلق و وجودی ضروری و از مدکور مطلقین اوله که ضروری











کوره اولور که منتهی بکبری محمد لازم اولور بیاضات ثبوتی کبری فی المتقدم  
 و المتأخر فیقال علی حتمه اشياء احدها المتقدم بالزمان و هو طایفه و التاخر المتقدم  
 بالطبع و هو الیه فی لا یملک ان یوجد الاضداد و هو موجود معه و قد یملک  
 ان یوجد و لیس الاضداد یوجد و کتقدم الیه علی الاثنین الثالث المتقدم  
 بالشرک کتقدم الی کبره علی کبره و الی الی الی المتقدم بالرتبه و هو طایفه اقرب  
 من مبدء محله و کترب الصفوف فی المسجده من الی الخراب و الحارس  
 المتقدم بالعلیه کتقدم حرکت الیه علی حرکت القدم و ان کانما معاً فی الزمان و اما  
 المتأخر فیقال علی ما یقابل المتقدم **بمنفسه** متقدم و متأخر باینده در  
 مقدم بشعده منجه در او کتبی مقدم بالزمانه زیاده سابق مسبوقه ان اول  
 اولی و اولیه اولیت که اولیت و اراکین سابق مسبوقه فی جمیع اولیه موسی  
 علیه السلام علی سلسله از زینت تقدیمی کبری ایچگی متقدم بالطبع  
 مقدم بالطبع شول شید که متأخرک وجودی ممکنه اولیه الا متقدم اول  
 متأخر الیه معاً بولسور یاخ و متأخره اول بولسور بولسور علت معده و یبغی  
 عامل و ملول کچوندر کایچه متقدم موجود اولور متأخر موجود و اولی بعلیه  
 مقدم متأخره مؤثره اولیه و یوقید که که که متقدم بالعلیه خارج اول  
 دیزدی تاثیر کجایید که شرط تاثیر و ارتفاع مؤلفی متجج مؤثرک غیره  
 مؤثره کجایید که حاجت یوقدر زینت مقدم موجود اولور متأخر موجود  
 مؤثره مؤثری اندن منبند ر که غیره مؤثره جمده و یات مراد ایدر که ضرر  
 ویر ضرر زینتی علی مستحق معلول از زینت بالطبع متقدمه رقیبه مذکور یا  
 قیلن تقدیم جامع اوله تقدم بالطبع مثال واحدک اثین از زینت  
 تقدیمه را و چینی مقدم بالشرک را بکبره رضی الله عنه عمر رضی الله عنه از زینت

مقدم اولی یعنی کبری عالمک مستقیم و زینت تقدیمی کبری او مثال کتوری اول  
 در و چینی مقدم بالرتبه در مقدم بالرتبه بر مبدء معینه اقرب اولور کچوندر  
 محله نسبت یه صفوات ترقی کبری محله اقرب اولور صف اول بعد از زینت  
 مقدمه رتبه حسیه در مثال کتوری یا عقیده در اجناس و انواع اضافیه  
 یقیناً باقیات طریقیه ترقی کبری شیخی متقدم بالعلیه در شریح و غیره که  
 مقدم بالعلیه فاعل مستقر تاثیر در سنی شریح و ارتفاع مؤلفی مستجج  
 اولی فاعل صاحب محکات عمده مقدم بالعلیه مطلقاً فاعل مستقر  
 اولسون اولی معلوم اولور که مقدم بالعلیه الیه مقدم بالطبع بر مبدء مستقر  
 اولور که مقدم بالذات ویر لیه یعنی محتاج الیه محتاج از زینت مقدم اولی در فاعل  
 اول معانی شریک تقدم بالطبع ویر لیه تقدم بالعلیه تقدم بالذات سمیده محتاج  
 اولو شیخ رئیس شفا کت با طیفور یاس محمد ذکوره الیه یعنی کبری استعمال الیه  
 یعنی تقدم بالطبع محتاج الیه محتاج از زینت تقدیمی مراد ایدر علی علت مستقر  
 اولسون و سون تقدم بالذات الیه علت مستقر کت معلول از زینت  
 تقدیمی مراد ایدر الیه تقدم بالعلیه مثال حرکت یک حرکت قلم از زینت تقدیم  
 بولسور معیت زمانیه سنی و ارب و حی عقل حکم ایدر که حرکت الیه که  
 قام حرکت الیه فی عکس الیه عقل حکم نیزه متقدم فی انصاف کت حرکت تقدیم  
 یعنی عقل کت خرمی کجایید کت الیه کت الیه کت الیه کت الیه کت الیه کت الیه  
 وجه صبیحه ویر یک مقدمه متأخر محتاج اولور که مقدم متأخرک وجود و مذ  
 فاعل الیه مقدم بالعلیه در فاعل الیه مقدم بالطبع که مقدم محتاج  
 الیه و فاعل الیه وجود و جماعه علی ممکنه و فاعل الیه مقدم بالزمانه را جماعه  
 فاعل الیه بیجا و ترتیب معتبر الیه مقدم بالرتبه در فاعل الیه مقدم بالکبره



اما متاخر متقدمه مقابل منبایه طلاق اولورده اقتسامی متقدمه استقامی  
 حسیده اولور یعنی متاخر بالزمان و بالبطع و بالشر و بالرتبه و بالعلیه  
 بولش عده و در مختار اولور و در زینه اقتسام کلور که اجزاء زمانه بعضی  
 بعضی از زمره تقدیمی اقتسام جسمه در خارج زمانه و کله که زمانه  
 یکون زمانه اولمق لازم کلور اقتسام باقیه در اولمق یعنی فی هر درجه و در هر  
 اول تقدیم زمانه زمره اجزاء زمانه متقدم اولمق جزیی متاخر اید جمیع  
 پس تقدیمی زمانه اولور زمانه اولور دیکه و کله بعضی بوقت تقدیمی  
 دید می صوابه بعید و کله زمره زمانه جز سابق جز لاحقه متقدمه  
 طبعا متقدمه **فصل** فی التقدیم و الحوادث التقدیم بالذات هو الیه  
 لا یکن وجوده من غیره و التقدیم بالزمان هو الیه لا اول الزمان و الحوادث  
 بالذات هو الیه لا یکن وجوده من غیره و الحوادث بالزمان هو الیه لا زمان  
 است و قد کان وقت لم یکن هو فیه موجود و اتم التقدیمی ذلك الوقت و قد  
 وقت صدرا فیه موجود و اصل حادث زمانه فیه مسبوق بقاء و قد  
 لایمکان وجوده سابق علی وجوده و الا لکان قبله متناهی صابر  
 فیه فیلزم التقدیم الشئی من الامتناع الیه الامکان و قد لایمکان  
 و وجودی و قد فرق بین قون الامتناع منق و بین قون الامتناع  
 و الی امکانه لا یکن زمانا فیه بل امکان الوجود و انما هو بالاضافه الیه  
 ما هو امکان الوجود و لای یکن قانما فیه فیلون قانما فیه و هو قانما  
 و قد قیم و احداث بیانیه و در قدیم بالذات شوال شیر که وجودی  
 غیره ان اولیه قدیم بالذات است و متاخره در قدیم بالزمانه اول شیر که  
 زمانه اولیه و کله بللی محدث بالذات اول شیر که وجودی غیره

اولی حدیث بللی محدث بالزمان اول شیر که به وقت وجود و کله وقت  
 کله که موجود اول مرکبات شصتی که بی معدن و نبات و حیوانه پس  
 قدیم بالذات قدیم بالزمان اجزاء مطلقا قدیم بالزمانه محدث بالزمانه  
 و قد لایمکان محدث بالذات محدث بالزمانه محدث مطلقا بقیه ای مبا ییدر  
 و فی هر حادث زمانه ماده ایله و مدت یکسره قدما و قد مر و موضوعه  
 حادث اولمق شئی عرض اولور سه هیول و حادث اولمق شئی صورت اولور  
 مستقده حادث اولمق شئی نفس اولور اما مدت یکسره و کله فی حادث  
 معنومنه در ظاهر و کله حادث بالزمانه البت زمانه یکسره قدما و اما دیکه سبق  
 اولیه بللی زمانه که زمره امکانا حادث وجوده حادثان سابقه که حادث  
 وجوده در اول امکانا کله مستغنی لایمکان اولور و احب اولمق که معده و در مستغنی  
 لایمکان اولور و کله ممکن اولمق التقدیم لازم کلور باطله حکما و حوبا  
 و امکانا و امتناع فیلیم نه التقدیم مستغنی و یو هر ذرات دعوی ایستد کله  
 پس لازم کله یک حادث وجوده در اول امکانا ثابت اولمق امکانا وجوده  
 یعنی خارج موجود در کله معده و در الخارج اولمق امکانا منق دیکه صحیح اولور  
 معده و ممتنع ممکن حقه لا امکان له ایجاب صحیح اولور شریف امکانا وجوده  
 ممکن اولمق باطله که فرضه فی التقدیم شرح بود لایمکان نقص اجالی ایدر که بودیل  
 صحیح اولمق عدم و امتناع و فی موجودین اولمق لازم کلور زمره معدن و نبات  
 مستغنی تمتع اولمق معده و ممتنع و کله زمره امتناع لا یمکن الیه امتناع  
 و عدمه لا یمکن الیه لایعدم له دیکه مبنیه قدق بود قد رسل لیل بود و کله  
 دعوی مختلفه نقصان لایمکانه شرح حل دیکه کله ایستد کله ایدر که  
 امکانا لا یمکن صفت عده قیه ای شئی مستقده دیکه صفت عده قیه امکانا











بود تعریف ظاهر می علت تا علیه غیر می علتیه و صادق علیه را در این جامع  
 اوله غایت توجیه بود که تم بحصل من وجود و جو و غیره قولند که در غیر آن بود  
 اول علت و جو نه محتاج اول حاجتند مراد از جمله و یکدیگر وجود و اما در سنده  
 اولسون غیره و السون بود توجیه می به تعریف مذکور علت غائیة به و عدم مانع  
 منطبق و کله جواب اوله که عدم مانع بر امر وجودی و این کاشف در محتاج الیه  
 اوله اوله را در اول مانع اوله بابت عدمی که می بر فضائات وجودند کاشف  
 اول مضاد بر قوام اوله در که اندر بقوه ممکن اوله علت اولان اول مضاد  
 عدم بابت و کله که کف سقوی سقوطه مانع اوله در عدمی که می مساوت  
 وجودند کاشف اول مساوت و سقوی تخریک ممکن اوله علت اوله مساوت  
 وجودی به عدم نموده و کله رسوای اوله که عدم مانع علت اوله در توجیه اوله  
 جواب اوله که علت وجودی که هیچ معلوم و ملزم لازم می الیه معلوم اوله اول  
 عدمی الیه ملزم و مندرن بقیه و التوجیه اوله بسبب الیه که اول می علت اوله عدم  
 مانع منطبق قبلی چون اوله اوله توجیه می خلفه بلکه حق اوله بود که بر شیب  
 وجود و اضاده و خیتی یا شیب فقط وجودی حسیه در نا عل شرط و ماده  
 و صورت کبی بود علت موجود اوله سی واجب را جو فقط عدمی حسیه در  
 مانع کبی بود علت معدوم اوله سی واجب را جو وجودی و عدمی حسیه در  
 مندرن کبی بود اوله وجودی یا عدمی واجب بر سبب اوله علت اوله شیب  
 بر مکتوب آمده اول شیب محتاج اوله و یکدیگر مصنف ویر که علت درت مستند  
 ماده و صورت و غائیة اما ماده شیب اوله شیب که جز اوله کلمه معلول  
 فعله و بعضی موجود و ملق واجب و ملیه کوزه نظره لاین نمی بود تعریف  
 ماده و علت شامل و کله علت معلول در کلمه ماده سیده بعضی موجود و صورت

شدت ماده سندن منقسمه و کله جواب اوله که ماده کف بوجه نظره تعریف  
 مذکور ماده و علتیه مساوت و اوله می جیتند علت اوله بعضی موجود و ملق  
 واجب و کله رکنه فکرات وجودی مقتضی اوله ماده سندن وجودی شیب صورت  
 نوعیه و کلیه در علت صورتیه شیب که معلول در جزء اوله و معلول اوله  
 بعضی موجود و ملق واجب که کوزک صورتیه کبی علت ماده و علت صورتیه  
 مراد جسمه مخصوصه و نه ماده ایله صورت جو بقیه و کله رکنه بود و اما  
 جو به علتیه که جو به یا غیر ضایع بعضی با بقوه شی موجود و اوله  
 ماده و صورت ویر که سیریک چشمه لری جو امر در ماده و در هیئت سیریک  
 اول شیب که عارضه در عدم صورتیه و بویکی علت یعنی ماده و صورت  
 ماییت چون علتیه در ماییت تو آمده و علتیه در بویکی علت ماییه  
 علت اوله قدری کبی وجودی و علتیه در نیزه ماییت که اجزای موجود  
 اوله توجیه موجود و ملزم بویکی علتیه علت ماییه ویر که علت فاعلیه و غائیة بود  
 علتیه مشترک و کله وجودی علت اوله و اما علت فاعلیه شیب علتیه که معلول  
 وجودی اندر حاصل اوله کوزک فاعلی کبی و اما علت غائیة شیب علتیه که  
 معلول وجودی اول علتی تحقیق چون اوله کوزک مطلوب اوله  
 عرض کبی علت غائیة علت اوله یعنی وجود و مینسی اعتباریه در اما وجودی  
 اعتباریه معلول که معلولیه علت غائیة معلول که از رینه مرتبه در فاعلیه  
 اندر متاخر بویکی علت که فاعلیه و غائیة علت وجودی سیده متاخر در مصنف  
 علتی درت عدم و حسیه می شرط و معدوم مانع الیه حضور مذکور بقوه صدر  
 جواب ویر که مقتضی الیه ماده و سطر سندن علتیه بویکی مقتضی استانی  
 علت غائیة در که قابل الفعل معکانه و علت فاعلیه در که فاعلیه متقل











و بجا و لازم کلمه محال را میگوید که آن شئی موجود الاینا فی تاثیر العلة الفاعلة  
فیه تاثیر الشئی او الاینا معروفاً تم یوجد فاما ان توصف العلة بکونها مفعولة  
بوجوده حاله العدم او حاله الوجود او فی حالتین جمیعاً لا جائز ان یقتضی  
وجوده حاله العدم او فی حالتین جمیعاً و الاینا معروفاً جمیعاً الوجود و العدم  
و صف فاذ یقتضی وجوده حاله وجوده فکون الشئی موجوداً الاینا فی کونه معاً  
مفعولاً شیئاً موجوداً و لم یس علی علة فاعلیه لکن انده تاثیر منده و کلمه  
زیرا شئی معدوم و لوب صکره موجود اوله و وجودی مفید اوله ان علة  
حالت معدوم یا حالت وجوده یا حالت جمیعاً مفیده و مفیده و مفیده  
حالت معدوم یا حالت وجوده و اذ وجود صحیح و کلمه که وجود اوله علة  
و جماعی لازم کلمه پس لازم که حالت وجوده اذ وجود الیه حالت  
وجوده اولان وجود و مفاد اولان وجود و حاصله کسب لازم کلمه پس  
شیئاً موجوداً و لم یس مفعولاً و لم یس فاعلیه و لم یس فاعلیه و لم یس فاعلیه  
کنه و علة ان وجوده کلمه که نصکره اول مفعول بقا سی حاله اول علة  
تحتاج و کلمه و یکم و نام عایمه و نه حتی مفعول علة موجوده فایه  
اوله مفعول فایه کلمه یکم مفعول فایه کلمه ویرله و دخی تحاشی ایتیبوب  
ویرله که باری تعالی به عدم جائز اولیه ای عالمات وجوده ضرر کلمه و دی  
به تو قه سبب بنایی بیان که عدمه کیده و بنیاسی باقی اولیه یعنی مشایخه  
بینه کلمه به مصنف بود یه ایله ویرله که نام مذکور ی دفع اچو یه زیر  
مفعول علة و کلمه که نصکره و اذ اول علة اول مفعول علة حالت  
وجوده و نه فایه و لم یس لازم کلمه چیت به ثابت و نه منایه که علة  
مفعول تاثیر حالت وجوده و دیو بهرین اوله شئی شارح کیت

ایر که دلیل الیه ثابت اوله علة مفعول تاثیر ای ان وجوده اوله و  
یوحه علة مفعول حالت وجوده مطلقاً مؤثری اوله و یکم  
و کلمه علة فایه اوله قه مفعول قیه اوله و یکم به ثابت اوله شئی  
و کلمه بهر یه ویرله و نام مذکور ی را زاله اید و ضر اول و دخی ازاله قیامت شو  
کلمه ویرله که ممکن علة افتقار علة مکان ویرله مکان علة  
اوله علة علة ویرله شئی وجودی او فایه علة سندن امحاز و لم یس علة  
افتقاری و دخی باقیه و علة افتقار علة علة حدوت اولیه ای اول  
کلمه حدوت و صکره علة فایه اوله ویرله ویرله حدوت باقی و کلمه فایه  
مفعول اذ شئی علة ویرله ایکی علة مستفید جمع اوله مستفید جمع  
اول اول مفعول بهر علة الیه و قی و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله  
و قی و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله  
علة مستفید و لم یس مفعول محال که بهر می مستفید و اول مفعول  
و قی ایکی علة سندن بهر یه و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله  
ایکی علة نه هم مستفید هم فایه و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله  
اوله ایکی مفعول علة مستفید مستفید ایلی تعلیلی صحیح یعنی ایکی  
مفعول بهر علة علة بهر یه و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله  
واقع و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله  
و محققا بستی ساریا فیه اوله و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله  
الاستادی حاله و لم یس فایه و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله  
صاحبه و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله  
مستی المحل مفعول و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله و اذ اوله



و اما بابت هذا فنقول بوجه هو الماتية التي اذا وجدت في الاعيان  
كانت في موضوع وخرج من واجب الوجود وليس له واد الوجود  
ماية بنفصل جوهر و عرض ماينه در هر موجود و بر شيشه محض و اند  
سازي اولوز يا خود اولم فتم اول اولوز ساري اوله حال سري اوله  
محل و نيز له بصورت ساري و سريين سري اخره محتاج با خود هر سري  
اخره محتاج اولوز و لم ت حصول بولم محل اوله حال اوله محتاج اولوز  
هيولى و نيز له حاله صورة و نيز له حال اوله محتاج اولوز عرض  
و نيز له محله موضوع و نيز له شارج و نيز له مكنت اوله اعتبارا في طرفان  
اولوز هيولى و صورت حال طرفان اولوز عرض و نيز له موضوع و نيز له  
و نيز له ريز حال محله معتقد و نيز له بقا بقا كور معلوم اوله يه و نيز له  
جوهر شمول مايتدركه اعيانه موجود اوله قد موضوعه و نيز له فذلك  
مستغنى و لمفقد كنه و نيز له قائم اولوز عرض لبي محله محتاج اوله ظاهر  
بودر كه بومعنى وجود مايتدركه و نيز له اوله قد و صادق اولوز جوهر  
معتقد فندان واجب الوجود خارج اولوز ريز واجب الوجود و نيز له  
غيرى مايتدركه بوقدر كنه جوهر كنه صور عقليه سري تعريف مذكوره  
اوله در ريز صور عقليه داننده كنه چه موضوعه در لکن خارج موجود  
اوله قد موضوعه و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له  
اشياء مايتدركه و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له  
و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له  
اشياء مايتدركه و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له  
اشياء مايتدركه و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له  
اول صور تدر كنه بعضى اشياء علم اولوز و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له

صور عقليه سري اخره ضد وجود و خارجي الوجود و نفس له قائم سائر  
نفس له قائم اولوز اخره ضد كنه نفس اول صور عقليه موضوع اولوز  
و اما العرض فله موجود و موضوع ثم جوهر ان كان محله فهو الهيولى  
وان كان حاله فهو الصورة وان لم يكن حاله اول محله فان كان مركبا  
منها فهو جسم وان لم يكن كذلك فان كان معقلا باجسام تعلق التميز  
والتفرد و هو النفس و لا فهو العقل و لکن ليس جسيما لهذه القسام  
اولو كان جسيما كان مايدخل تحت مركب من جنس و فصل و ليس كذلك  
لان النفس ليست مركبة منها لان العقل لما يهية البسيطة فذلك ان مركبة  
و لا لکن القسام لما يهية البسيطة بالمال فيها و نيز له و نيز له و نيز له  
موجود اوله قد موضوعه و نيز له و نيز له صور عقليه سري مايتدركه  
كوره جوهر و عرض و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له  
و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له  
عرض و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له  
عرض و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له  
اوله و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له  
جوهر كنه محل اولوز و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له  
محله مع هذا هيولى و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له  
هيولى اولوز و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له  
محله مع هذا هيولى و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له  
نوعيه و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له  
بسيطة و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له  
و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له و نيز له



ایده متعلق اولیوب یکدیگر متعلق تأثیر و ایجابی متعلق اولیوب عقده عقلی  
 الحق تأثیریه و اما متعلق عقلی کما و تدبیر کما تأثیریه و اصابت عینیه  
 اولیه یعنی بوقت محرمیه چه در جنس اولیه و اولیه تحتیه و اولیه اولیه  
 جنس و فصلیه مرکب اولیوب باطله که نفس مرکب و کلام مرکب اولیه  
 منقسم اولیوب و نفس جنون نیز با هیت بسیطه انقباضی لازم کلور  
 باطله زمره و مخفی باطله که تحت اولیوب که نفس و منته و مرکب اولیه  
 خارجیه مرکب اولیوب لازم کلام که نفس که کیندن اند و حاله اولیه  
 باطله که تحتیه و زمره منقسمه اولیه و اما اقسام لغز منقسمه  
الکرم والکلیف والایمن والکفری والاضافه والملك والوضع والفضل  
والانفعال اما الکرم فهو الذی یعقل المساوات لذاته و منقسم الیه  
 منقسم کالعه و الیه متصل غیر قارذات کالخط و سطح و الحزن  
 و الیه متصل غیر قارذات و هو الیه فان اما عرض قسائی استحقاق  
 الیه طبقه و در که مصنف تقداد الیه یکیده اما اعم از منقسمه کم و کثیر  
 سول غیر منقسمه مساواتی و لا مساواتی لذاته قبول الیه بوقت عینیه  
 دوز و اولیه و زمره مساوات کم و کثیر و اولیه اولی و اولیه کم لذاته مستحق  
 قبول الیه و زمره و یکیده و یکیده کم اول شیده که اند و اجزاء منقسمه  
 حکم اولیه و زمره لذاته کم بالعرض خارج اولیوب که محسوس و حال  
 اولیه یعنی و غیره یعنی کم الیه منقسم منقسم کم منقسم  
 اجزاء منقسمه مساواتی منقسمه مشترک اولیه و مشترک الیه یعنی خفته  
 نسبتی بری و اولیه خط و اولیه نقطه که الیه خفته و برینیه نهایت  
 رعایت اولیه جزء و مخفی نهایت اعتبار و انتمی محله که به است

اعتبار اولیه جزء و مخفی نهایت اعتباری محله اولیوب جزء و نسبتی  
 غیر السواء و منقسمه هیچ برینیه احتیاضی بوقت که خط سطح الیه خفته و  
 قیاس الیه خط که جسم الیه جزء و نسبتی و قیاس الیه سطح که خط که  
 الیه جزء و نسبتی و قیاس الیه خط که جسم الیه جزء و نسبتی و قیاس الیه  
 الیه نسبتی برینیه منقسم اولیه و اولیه فصل و نسبتی تقصیر اولیه و  
 اولیه مشترک مقدار منقسمه در جزء اولیه و الیه نسبتی تقسیم  
 اوج نسبتی تقسیم اولیه و اوج نسبتی تقسیم نسبتی تقسیم اولیه و الیه نقطه  
 خط و خط و مخفی سطح و مخفی جسم و اجزاء کلور و یکیده و یکیده  
 اما کم منقسمه اجزائی منقسمه مشترک حدیو قدر مشترک الیه اربعیه  
 تقسیم اولیه و در سسته در جزء و اولیه و اجزاء خارجیه کم منقسمه  
 مثل عدد و در غیره یعنی بوقت کالعه و دیوب کاف تمثیلیه الیه کتور و  
 انواع عدد و اعتبار الیه بوقت کالعه و در غیره یعنی و اولیه و یکیده اما  
 کم منقسمه شول شیده که اجزاء منقسمه مساواتی منقسمه و مشترک انفا معلوم  
 اولیه کم منقسمه قارذات الیه و غیره قارذات و قارذات الیه  
 اولیه مقدار که خط و سطح و جسم تقسیمیه غیر قارذات الیه و اولیه  
 سؤال و الیه یکیده اجزاء و زمانه برینیه موجود الیه موجود و الیه  
 لازم کلور و الیه معد و الیه معد و الیه معد لازم کلور الیه  
 الیه الیه محاله که اجزائی منقسمه الیه خیال الیه قارذات لازم کلور  
 شریف عقلاء حاشیه کتوریه بوقت سوال و الیه الیه جوابی شایع نقل الیه  
 الیه که اولیه متصل مشترک خیال و الیه شایع خارجیه و وجودی عقل  
 ملا خط الیه خارجیه اجزائی منقسمه اجزائی منقسمه الیه و الیه مشترک الیه















چنینکه گوییم حجتی که بر کتب مندرج است و کل واحد منها ممکن لذاته محتاج الی علة خارجیه  
والعلم به بدیهی و الموجد الخارج عن جمیع ممکنات واجب لذاته فیلزم  
وجود واجب الوجود علی تقدیر عدمه و هو محال فموجب نفسه فنی ثانی  
صانع تعالی به و صفاته علم بیا بنده در و اوان عده مضوی مشتمله مضوی  
برای واجب لذاته یک موجود اول یعنی بیانی ایدر واجب لذاته شمول  
ذاته که من حیث هو هو اعتباریه عدمه قابل و لم موجود اول یعنی بیانی  
بود که اگر وجود دارد واجب لذاته موجود اول محال لازم کلور زیر امواج  
بسیار واحد ممکنه ان مرکب بر جلد اول و در حاد ممکنه محتاج الی علة  
ممكنه اولی الطریق الاولیة پس اول جلد علت موجوده خارجیة  
محتاج الی لور بود که علم به بیحد رعی صوری فطری القیاس شمول  
موجود که جمیع ممکنات خارج اوله واجب لذاته در پس واجب الوجود که  
عدمی تقریر نه کوره وجودی لازم کلور محال پس ایدر واجب  
عدمی محال وجودی واجب و لازم و لور شارح دیگر که جلد یک علت  
خارجیه به محتاج ولی یعنی تنویر ایدر که اول علت موجوده نفس جلد اولی  
نی هر در جلد وجودی و کلور زیر جلد به علت و نه شئی جلد آخر البتة  
هر برینه علت و لم که کدر که هر برینه علت اول بعض اجزاء علت لوری  
ایده معلول لور در مجموع علت دید که بعضه علت و لمش لور خدات  
مضمر و مندر مجموع علت و نه هر بر جلد علت اول لازم اوله قد  
شئی لغت علت و لم لازم کلور باطله شارح بحث ایدر که جلد ممکن  
اولدن علت واحد ششجیه محتاج الی لم لازم کلمه جائز در که جلد  
علل متقدّمه ایدر محتاج الی سبب اول علل متقدّمه واحد جلد به موجوده

علل متقدّمه و مجموعی جلد به موجوده و اسون ممکنات سلسله غیر متناهی  
اولورده ثانی اوله ثابت ثانیة و بلکه اجمیده علت جلد اوله جلد  
جلد قدّمه معلول خیرات غیره جلد الکت مجموعی در که اول جلد الکت  
به برینه علت و معلولیت عارض لور اما معلول خیر معلول محض  
انده علت بولمشر شارح موقوف دیگر که علم علت موجوده در که مستقده  
باشان اوله معلول خیرات ماقبل سلسله یک کجیقه علت موجوده و باقی  
مستقده سی اوله لغت علت و لم لازم کلور قطعاً بولمائی توجیه  
دید که ممکنات به برینه سلسله خارج علت محتاج الی لور زیر علت خارج  
اوله دور و تسلسل لازم کلور بر شیان ممکنات علی خطه این که علت  
احیاناً فی التصدیق به بیحد رعی شارح بولتوجیه مقام مناسب و کلور  
دیو توجیه مذکور رید ایدر که ایدر که اثبات واجب بر ایدر  
ایلی شمر بر بی حوری و تسلسل بطا موقوفه ریکی قسم حوری و تسلسل  
ابطال موقوف و کلور ما نحن فیه ریکی شمره راو لکی است مبسوط ازان  
توجیه مناسب و کلور فصل فی الوجود واجب الوجود و نفس حقیقه لور وجود  
لور کانه ایدر حقیقه لور عارضه لور عارضه لور عارضه لور عارضه لور  
هو هو مقتضی الی غیر فیکون ممکن لذاته فلابد منه من غیره و لکن لور شارح  
نفس حقیقه نیزم ان کمون موجوده قبل لور و نه علت الموجوده لکن  
بجب تقدّمها علی المعلوم الوجود فیکون الشئی موجود قبل لغت هفت و نه  
غیر ذلک لایسته نیزم ان کمون الواجب لذاته محتاج الی غیره و هذا محال  
بوفصل واجب الوجود ان وجودی حقیقت عینی اوله یعنی بیان ایدر  
مذخره دیگر که واجب تعالی دو وجود نفس حقیقه را ایدر کلور را ایدر











فرد واجب الوجود متناهیین بامر من الامور و ماه الامتياز اما ان يكون تمام  
الحقيقة ولا يكون السبيل الى الاول لا اما امتياز لكون تمام الحقيقة  
لكن واجب الوجود خارجا عن حقيقة كل واحد منهما وهو محال ما بيننا  
ان واجب الوجود نفس حقيقة واجب الوجود السبيل الى الثاني محال  
واحد منهما يكون مركبا ماه الاشتراك و ماه الامتياز وكل مركب  
محتاج الى غيره فيكون فكنا لانه بوفضل واجب الوجود في توحيد بيان  
يعني واجب الوجود و بدر اكم اكم موجود واجب الوجود و فرض اوله  
واجب الوجود و مشتركا و لو با مورده بمر عليه امتياز له في لازم الاول  
ماه الامتياز با تمام حقيقة را و كذا و كذا محال بوقدر زير ماه  
الامتياز تمام حقيقة اوله واجب الوجود و هر بربك حقيقة خارج  
اوله محال و كذا و كذا واجب الوجود و نفس حقيقة را و كذا و كذا  
اوله في الكيفية محال بوقدر ماه الامتياز تمام حقيقة اوله و  
امر اخر ايله اوله و كذا واجب الوجود و كذا و كذا و كذا و كذا  
الامتياز و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا  
اوله و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا  
ان واجب الوجود نفس حقيقة الواجب قوله شارح بحث ايدرك اول  
قولك مستحق نفس حقيقة واجب الوجود و صفتك اثر في ظاهر  
اوله و يكدر ربح اول حقيقة عين هذه الصفة و يكدر  
واجب الوجود و ان اكم موجود واجب الوجود و كذا و كذا و كذا  
و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا  
اشراك بيني ايه تمام حقيقة ايه امتياز بينه منافات و كذا و كذا

بحث علامه و اينست و يكدر ماه عين واجب الوجود واجب خاصه و كذا  
مطلق و كذا واجب مطلق مفهومي واجب خاصه عارضه و كذا و كذا  
عين واجب و صفتك فيكون فكذا لانه قوله شارح بحث ايدرك المحال في  
واجب الوجود تركيب خارجيه و ان تركيبه تركيب ذهني و كذا و كذا و كذا  
ايدرك جائز ماه الامتياز و امر عارض اوله مقوم اوليه تركيب لانهم كلمه  
جواب ايدرك بوسوال تعيين عارض لمسي موجب بر ماه ايدرك ثابت و كذا  
حلا في شارح ايدرك كلام مصنف توحيد ايدرك بوسوال و ايدرك اوليه و كذا و كذا  
تمام حقيقة اوله يا جز اوله و امر عارض اوله و كذا و كذا و كذا  
مركب و ملق لازم كلور جز اوله و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا  
اوله و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا  
نفس حقيقة واجب الوجود و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا  
اوله و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا  
ايدرك بوسوال بوسوال و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا  
حقيقة و يكدر و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا  
مختلف واجب الوجود و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا  
اور و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا  
جمله اي ليس له حالة مسطرة لانه ذات كافيته فيما له من الصفات فيكون  
واجبا من جميع جهاته و اما قل ان ذات كافيته فيما له من الصفات لانها  
لو لم تكن كافيته لكان شئ من صفاته من غيره فيكون حصول ذلك  
الغير عند الوجود و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا  
اذا اعتبر من حيث هي بل شرط يجب لها الوجود لانها اما ان







واجب غیر علی ایله اول غیر می نماید و واجب ایضا زود است واجب  
 اول ممکن موجب اول و زید موجب موجب ریس اول ممکن قدیم اول  
 و خود موجب ذات واجب غیر می اول و زید کلامی ایضا نقل ایدریا الیه غیر  
 الهایه کیدریا واجب مستحق اول و زید اول محال زید می متعین لازم کلور که هر  
 ممکنه موجود قدیم اول زید علت موجب سبی واجب قدیم فصل فی ان الوجود  
لزات لا یشترک المحکمات وجوده لایه لو کان مشارکاً للمحکمات  
 فی وجوده فالوجود من حیث هو هو اما ان کجب الیه التجرد اول التجرد  
 اول کجب له شئی منها فان وجب له التجرد وجب ان یکون وجود المحکمات  
 ایزد با تجرد و غیر عارض للماهییات و هو محال لانا نقول المستبعد مع الشک  
 فی وجوده خارجی ملومان وجوده نفس حقیقه لعالم الشئی الواحد معلوماً  
 و مستوفی حاله و احد و هو محال ان وجب له التجرد و اما ما وجود الیک  
 تجرداً منفرداً ان لم کجب له شئی منها لکان کل واحد منهما ممکنه یکون  
 تحت فیکون افتقار واجب الوجود فی تجرد الیه غیر ممکن و اما کایفیه  
 فیما له من الصفات بهذا المعنی فصل فی ان واجب لذاته وجوده ممکنه  
 مشارک و لایستنی بایند و در معنی واجب لذاته ممکنه وجود مطلقه مشارک  
 و کلور زید وجود مطلق لمیست نوعیه و کلمه که واجب غیری اول و وجود الیه  
 ممکنات وجود اول و زید اول طوطی طوطیه طلاق اول و فردی اول و زید  
 انسان طلاق فی سبی ممکنه وجود مطلقه به وجود له طلاق قول عدلی  
 الیه با تشکیک مقولدر که واجب وجود مطلقه ممکنه مشارک اول  
 وجود مطلق لمیست نوعیه اول و وجود مطلق فی حیث هو هو ایضا با تجرد  
 عن ماهیته واجب اول و با تجرد واجب اول و با تجرد و با تجرد و با تجرد

بری واجب اول و زید اول که تجرد واجب اول ممکنات با سزا ده اولان  
 وجود و تجرد اول و زید ماهیت عارض اول و زید لمیست نوعیه ممکنه مقتضای  
 مختلف اول و زید که بعضه عارض بعض جزء غیر عارض اول ممکنات وجود  
 عارض اولان ممکن محالدر مستبعد وجودی نفس حقیقی اول و زید شئی واحد حالت  
 واحد و معلوم مشکوک اول و ملق لازم کلور می محالدر که مستنی نفس ایزد  
 وجود و غفلت ایزد و نیل به مناسب اول و زید که وجودی نفس حقیقی  
 اول و زید با حقیقت زید جزء اول و زید شئی واحد حالت وجود و معلوم و غیر  
 معلوم اول و ملق لازم کلور می یا خود شویله و نیل به مناسب اول و زید شئی  
 نفس ایزد وجود و زید مشکوک الیه وجودی نفس حقیقی اول و زید مشکوک الیه  
 زید اشیک نفس ایزد ضروری که نک وجود مستبعد ذایله اول و زید  
 شک ممکن اول و زید اشیک و اشیک شیه ثابت الیه یعنی به بهیدر لکن  
 بو کل مات غامی ماهیت کمنی الیه نقول و لایه قد تمام اول و زید یوشمار مع  
 الیه می که وجود مطلق تجرد واجب اول و زید بارینک وجودی که و اول و زید  
 بلکه وجود واجب الوجود عارض اول و زید که وجود مطلق تجرد و با تجرد و زید  
 بر شئی واجب اول و زید ممکن اول و زید علقه محتاج اول و زید لازم کلور و یک  
 واجب الوجود تجرد زید غیر محتاج اول و زید ذات بری صفات و غانی  
 اول و زید با طرد که کانی اول و زید می به غرض بود که اولان کلمات الیه قد و زید  
 ایزد کلمات بعض حقیقین دید که هر معنی که وجود معنی اول و زید انسان کمنی  
 اول معنی نفس ایزد وجود و زید ضم اول و زید موجود اول و زید با طرد که کانی  
 عقل ملاحظه تجرد موجود در دیو حکم ممکن اول و زید سبب معنی نفس ایزد  
 موجود اول و زید غیر محتاج اول و زید اول غیر وجود در هر شکله موجود اول و زید







ولا يعدم من كذب لا حصل كذب لا علم ولا عقل واحد من الكسب العقلي انه بداهة  
والكاذب نفسان احد هما عاقل والآخر معقول فان برهني غشمة علم  
اولمق محال في علم نسبت شين متباين بينه وبينه الشيء هو زيد  
ويوتو هم اولمق هو هدايه اول تو يوتي وفي الجواب يعني شي الغشمة تقبل كذا  
عاقل ايد معقول بينه بالذات تيمم مقتضى وكذا زيد علم بر شيك ما  
مجرد اوله يعني حاله حقيقي مدرك عنه نه حضوره اول حقيقت مدركه  
بالذات معاير اوله بالذات معاير اوله بالسوز معايرى كايه نسبت تحققة  
بومعنى مدركه بالذات معاير اوله بالسوز حقيقي حضوره نه اعدا حصل كاذب  
اولمق اعم كاذب اولمق لازم كلمة دليل اخر كانه مدرك ذاتى بداهة تقبل  
البرهنة بر شيك ايدى نفسى اولمق لازم اولمق كانه برهنة عاقل اخر معقول  
وبينه بالذات معايرى بالذات معايرى مدركه برهنة متصرف اوله برهنة برهنة ايدى امر  
بومعنى شين غشمة علم اولمق محال ويوتو اولمق كذا اولمق غشمة علم  
اوله صورتين متباينتين اجتماع بيك لازم اولمق محال اوله يعني محله  
مبرهنة رجاوب اوله كذا شيك غشمة علم حضوره رجاوب يوتو رجاوب ايدى  
صورتين برهنة رجاوب ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى  
استحالة يوتو كذا كذا متبع اولمق محال احد وه اجتماع برهنة برهنة ايدى  
حصول طبعية ايدى غشمة علم طبعية خارج ده حاله در فان  
ان واجب لذاته عالم بالكمالات لانه خبره عن المادة والحقها وكل  
مجرد عن مادة والحقها جيبان كيان عالم بالكمالات بالصدق في فقهه  
اوله انما برهنة غشمة علم محال كذا وكذا ان يعقل انه لا حق فيه وكل  
بالذات ان يعقل من واحد من المعقولات كانه محال كذا ان يعقل ان يعقل من سائر

المعقول

المعقولات في النفس ان ادراك العقل هو حضور صورة المعقول  
في العقل مجردة عن المادة والحقها وكل ما يمكن ان يعقله سائر المعقولات  
في العقل يمكن ان يعقله سائر المعقولات لذاته وكل ما يمكن ان يعقله  
بالمكان تمام يجب وجوده له والكمالات له حالة منتظمة فان حصل  
واجب تعالى كذا عالم اوله يعني بيان ايدى رجاوب واجب تعالى كذا  
عالمه زيد واجب تعالى مادة خبر ولو جهل من خبره خبره كذا كذا  
عالم اولمق واجب رجاوب ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى  
سائر رجاوب رجاوب ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى  
فانه يوتو كذا لكن متن شين كذا برهنة فبينة واقع اوله شين  
سائر كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
معلومة معلومة اولمق كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
ايدى كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
بومعنى برهنة رجاوب ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى  
منه رجاوب رجاوب ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى  
شيك واحد يعقل ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى  
اولمق كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
نكس اولمق رجاوب ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى  
صورتين عقده بر جسد اولمق رجاوب ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى رجاوب ايدى  
مفارقة اولمق كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
برهنة رجاوب واجب الوجود مكان عام ايدى كذا كذا اول شيك واجب  
الوجود وجوده واجب الوجود اوله كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا







صفت علی و غیر محتاج املق لازم کلور و اول صورت واجب و مرتبه اولی  
قابل اولور و اجابت قابل و فاعل اولی خالده زید قابل شیه مستعد اولور  
فاعل اولی شیه مستعد بر به می خورند نقل اولی مستعد غیر اندر ذات بارید  
ترکیب لازم کلور محال در امکان مستعد بر جواب اولور که مستعد و یک  
صورت بارید حاصد املق مستعد و یکدر فاعل و یکدر فاعل و یکدر فاعل صورت  
اورز و علیت اید مستعد و یکدر بر بوی معانی اجتماع و منافات  
یو قدر شارح ویر که سوال جواب ظاهر و منتهی بقان و یکدر بر زیر  
سوال مستعد قبول فعلی غیر بر واجب قابل و فاعل اولی کتب  
لازم کلور حق جواب بود که قبول اید فعل و اجابت خورن اولی  
ترکیب لازم کلور وی لکن قبول و فعل اضافی در صورتی که قبول اید  
واجب تقابل به عارضه در سوال قبول فعله منافیه واجب قابل  
و فاعل اولی واجب و منافین جمع املق لازم کلور و یکدر و یکدر  
جواب مذکور و وجهی اولور وی معلوم اولور که شیه به علم یکی مستعد بر  
حصولیه که صورت شیه مستعد که حاصد در قسم اخر حضوریه که  
شیه مستعد نفسی عند العالم حاضر اولور ذات مستعد ذات مستعد اولی  
ارادت و قدرت و شیخا تحت و غیر می به علم یکی که بوده استقامت  
یو قدر یک معلوم بحقیقت عند العالم حاضر املق و اولور بر علم علم حصولیه  
اقوی بر زیر شیخی حضوریه و کثافت مثالی که حصول اید انکشاف  
اقوی و یقینی ضروریه مستعد کل مستعد ظاهر اولی واجب لک  
علی استقامت اید اولی مستعد لکن اکثر علما واجب تعالیست علی حضوریه  
و اولی در باب علم حضوریه معدوماته علمه مشکله معدوماته حقایق

یو قدر که حضوریه می تصور اولور جواب محقق طوسی شرح شیه و یکدر  
معدوماته صورتی و مثالی عقول و مرتبه اولی عقول اخی باری تقابل مستعد  
حاضر و برین اولی مستعد و صورتی باری حاضر و در شیخا برین علم  
استقامت اید در صورت معدومات واجب و مرتبه اولی مستعد و یکدر  
مشکله مستعد و یقینی شیه مستعد صورتی ذات بارید و مستعد و اولی  
مستعد اید که شیه مستعد که شیه باری تقابلست علی ذات بارید  
مستعد و یقینی اولی مستعد بحقیقت باری تقابلست علی ذات بارید  
علم اولی ذات مستعد اولور شارح بحث اید که حضوریه مستعد و ذات  
مستعد علم استقامت اید و یکدر مستعد اولی مستعد علی ذات بارید  
و یکدر یکی بحث اولور که استقامت یقینی و یکدر علم یقینی و یکدر لازم علم  
بر استقامت علم علم مستعد و یقینی انکار اخی انکار می مستعد و یکدر  
**فصل** فی وجوب العلم بالذات علی وجه علی لای علم سببا  
علما تا وجوب یقینی علما به لای علم العلم واجب لای علم علم علم  
لای علم و الا علما علما به لای علم لای علم مع تقابل اولی لای علم  
منها تارة انها موجودة غیر معدومة و تارة یدرک انما معدومة غیر موجود  
میکنون الخ احدی منها صورة محلیة علی حدة و اوجیه من الصورین  
رابطی مع الثانیة فیکون واجب الوجود متغیر ذاتی و یقینی بل یدرک علی  
وجه علی **بوصف** واجب لای علم خیریات متغیره به وجه علی اورز علم  
اولی یعنی بیاید خیریات متغیره خبر مراد حادثه اولی خیریات مرادیه  
اولی جسمانیات کبی غیر مادیة اولی لای علم نفس طبعی و واجب تقابل  
خیریات مذکوره به عالم که لک خیریات غیر متغیره که جوهر مجرد و در



یونان و جزئی اولی قله می جسته از عالم ربی خصوصاً و غرض مشخصه که می  
 اندازد عالم را با جریات متغیره و عالم اولی می و ج کلی و زود و زبر  
 باری تعالی اول جریات است سببانی علم تام الیه بنیور یعنی اسبابی  
 و اسباب جمیع احوالی بنیور زبر بیکر علی تام الیه مب اول علت  
 که آنها لازم اولانی ملک واجب اولی که اولی علت علم تام الیه عالم  
 اولی متی لازم کلور لکن وجب تعالی جریات متغیره و بی تغییر اولی در آن  
 ایتمز اولی که ایتمز موجوده غیر معدوم و تارة معدوم و غیر موجود و  
 اولی اولی که ایتمز لازم کلور اولی وجود و عدم هر بری علی حدی صورت  
 عقیده اولی که حال بود که ایتمز صورتی بری تانیله باقیه و کله لازم کلور  
 واجب تعالی بر صورتی صورتی ایتمز متغیره اولی که شارع و بر که  
 درین عالم ایتمز که خصوص علت علم تام اند و صادر اولی معلولات مخصوصه  
 علی مستند از اول صدور و اظهاریه و لیسون فداکات واجب و صدوری که  
 عقل وسط سید و در وسط من اولی عقل اولی واجب و صدوری که ایتمز  
 درین عالم ایتمز که واجب تعالی جریات متغیره و بی تغییر اولی که ایتمز  
 در آن ایتمز بر تغییر لازم کلور بود که ایتمز تعالی در تغییر جریات  
 متغیره واجب تعالی که معلولاتی را عده و کور و کور لازم کلور  
 جریات متغیره و عالم اولی که متافقی و ایتمز در قاعده عقیده ای که ایتمز  
 تحقیق می معنی اولی که ایتمز در تحقیق علوم ظنی اربابان و ایتمز  
 قاعده ای که ایتمز در تحقیق علوم غنی و ایتمز در مستقیم و کله  
 معنی جریات متغیره و ج کلی و زود و زبر بیکر علی تام الیه مب اولی که ایتمز  
 جریاتی که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز

صکره و اولی که ایتمز در تحقیق علوم ظنی اربابان و ایتمز در مستقیم و کله  
 لکن اولی که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز  
 و زود و زبر بیکر علی تام الیه مب اولی که ایتمز در اولی که ایتمز  
 کانه و کله و مشا و مد و یا تحیل انضمام ایتمز که باری تعالی حقیقه و کله اولی  
 شیده و غیری بود که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز  
 صاحبی در که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز  
 و بعضی واجب و بعضی مستقیم و واقع اولی که ایتمز در اولی که ایتمز  
 بلکه ایتمز تحت و دخول و متعالی و ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز  
 زبر واجب مکانی و منزه و اولی که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز  
 امکانی و بعضی واجب تعالی نسبت ایتمز قریب بعضی خدی بعید و بعضی  
 خدی متوسط اولی که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز  
 از منی نسبتی علی السواد اولی که ایتمز در بعضی ماضی و بعضی حاضر و بعضی مستقبل  
 اولی که ایتمز در زمانه و اولی که ایتمز در ماضی و حال استقبال ایتمز انصافی  
 یوقد بلکه جمیع موجودات من لازل الی الی که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز  
 معلومید علمیه کان و کاش و سیکون یوقد بعضی علمیه و ایتمز در اولی که ایتمز  
 واجب تعالی جریات متغیره و بی تغییر عالم و ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز  
 باطله و ایتمز در تحقیق جریات واجب تعالی علمیه و ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز  
 صدوری که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز  
 جریات مادی که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز  
 جسمانی که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز  
 فاعلی که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز در اولی که ایتمز







هی التي تفصل بين جسمين متعينين كيون عقلا وهو المطلوب فان  
 ثالثه دون فن ثالث ملائمة بياينة ودر ملائمة عقول حیر و در کما یحیی  
 نفوس فلیکنه و غیره یی ملائمة ویر لفر فن ثالث ورت عده و فصول مشترک  
 طول بعد و علاه بیضاوی و کما یبیر که جواهر غایبه یا جسمه مؤثره در  
 یا جسمی مدبره و در یا جود مؤثره و مدبره و کما یبیر و لکی قسم عقول و ملائمة  
 اعلیه را یکی قسم یا علویه و در اجرام علویه و مدبره و در بوجوه نفس فلیکن  
 و ملائمة سماویه در یا جود و سفلیه در عالم عناصره مدبره و در یا نفسا فلیکن  
 و انواع کاشانده مدبره و در بولمه ملائمة ارض ویر لفر صاحب و علی علیه  
 صلوات الله و سلم و بولمه یا شار تاید و ب ملک جبال و ملک  
 بحار و ملک امطار و ملک اوراق بکله ای دیو بیوروی یا جود و یا  
 جزئیة و مدبره و در بولمه نفوس حیثه نفوسا فلیکن ویر لفر قسم ثالث که  
 مدبره و مؤثره و یلیاندر و بولمه حیثه بالذات در ملائمة که و بیون در ویر لفر  
 بالذات در که اندک شیطین در ویر لفر ویر لفر مستند الی جود کلام حکام  
 و در جود و شیطین باندن معارف است ایدر نفوس بشریه در متکلمین در  
 اکثر در جواهر فخر و قیام کاراید و ب ملائمة و جود و شیطین اشکال مختلفه  
 بیه تشکله و در جسم لطیفه و در بولمه مصنف ویر لفر فن ثالثه و اولی  
 فصول رابعه در فی فضل عقلی ابیات بیاینه و در هر یایه اوله که و حب  
 تقایده صادر و ملائمة واحد صادر و لور زیر و حب تقایده بسیطه و جود  
 بر وجهه اندکته یوقدر علت فاعلیه و در ویر لفر شایه ای اول واحد  
 صادر یا بیولمه یا صورت یا عده فن النفس با عقله جسم و کما یبیر ای زیر  
 کلام واحد و لور صادر و در جسم لیه مرکب و اول صادر یا بیولمه و کما یبیر

بیولمه صورتی بعقل موجود و کما یبیر صورت و فی و کما یبیر صورت  
 بیولمه علت اوله و در عرض فی و کما یبیر جود هر ذی اول عرض موجود و اوله  
 نفس و فی و کما یبیر جسم موجود و اوله در مقدم فاعل و ملق لازم کلور  
 و کما یبیر نفس جسم و هله سیده فاعل و لور بسا و اول نقل و نفس متیقن  
 و لور مطلوب بود در شرح بحث ایدر که سوابقی تدکمه ای بو مقامه اولی  
 و جود ایدر بحثه فاعل و لور که نک و حب تقایده جمیع و جود و جود و جود  
 اندک صادر و اول بحثی واحد و لور ویر لفر می سلم و کما یبیر و حب تقایده  
 جهات اعتباریه و در ویر لفر لیه جانیه و کما یبیر و جود و جود و جود  
 اوله عقل اوله که جهات و جود و جهات امکان اعتباریه و ب جهات و جود  
 ایدر عقلی صادر و اوله می و جهات امکانیه ایدر لیه و اول صادر و اوله می  
 ایدر لیه باری تقایده و فی جهات اعتباریه و اوله و امور عیدیه و اندک  
 صادر و اوله که نک و نفک تاثیر جسم ایدر و لور و جود ویر لفر می سلم  
 ایدر و جود که همت و سحر لیه بولمه در نفس تاثیر ایتسی الی حسابیه و  
 سوال کلور که نفس فاعله و فاعله و ماده و کما یبیر و لور و عقل و لور و جود  
 اوله که عقل فاعله و جمیع فاعله و ماده و کما یبیر و بعض فاعله و ماده و  
 محتاج اوله و فن عقل و لور جانیه و کما یبیر و اول نقل و اوله و اوله و  
 ایجاد می بیاینه اول فصل فی ابیات کثره العقول ویر لفر فن ثالثه و اوله  
 اما ان کون عقلا واحدا او فکان واحدا او فکان ممکنه او عقلا  
 ممکنه لا جائز ان کون عقلا واحدا استحالته و در جمیع الافعال عن  
 عقل واحد لا یباین ان الواحد لا یجد الا الواحد و کما یبیر الی الی و کما یبیر  
 ان العقل لو کان عده لكان کما ان کون کما دی عده لوجود الحقوی



[illegible]

مع هذا متاخره فرض اوله می عدم نحوی من وجود احوالی ممکنه اوله خلایه  
وجودی ممکنه اوله و زیر احوالیات و خلایه خلایه عدم نحوی متاخره اند  
نفس الامر و مقصوده بری اخره ممکنه اوله پس احدی ممکنه اوله قد  
اخری ممکنه اوله و یولی اوله قد حدان وجودی حادین و وجوب وجودی  
برینه شده ممکنه اوله عدم نحوی ممکنه اوله یعنی کمی و امکان خلایه باطله هیچ  
بر بر نه در ممکنه اوله منسوخ اند و در ممکنه اوله که عدم نحوی ایله وجود  
خلایه بینده متاخره ممکنه اوله و زیر احوالی و نحوی متاخره دوم فرض اوله  
عدم نحوی تحقق ایدر وجود خلایه بولناز سارح دیدر که عدم نحوی وجود خلایه  
ماکن فیله متاخره اند رسایا بیان اولدینی کبیر بهیاده مطلقا متاخری  
اثباته حاجت یوقدر لکن مناقشه اولور که حادین نحویات مطلقه علت  
و کله بلکه نحوی بی معینه علت در وجود خلایه نحوی بی معینت عدمی  
مستلزم ایله و لکن نحوی بی معینت عدم وجود خلایه مستلزم و کله در  
جائزه در که نحوی بی اخر الیک برینه قائم اونه بهیاده متاخره یوقدر قول  
اخری ممکنه اوله و یولی که جائزه که متاخره میات برمی واجب الیه است  
اوله اخر واجب بالغیر اوله واجب الیه معلول اوله کمی برینست امکان  
احکام معاینه لازم کلیه سوال اولور که متاخره اند وجودیده مختلفان  
اولمق نیجه جائزه اولور که واجب بالغیر مرتفع اولمق جائزه در واجب  
بالذات مرتفع اولمق محالدر بهیاده انشاک جائزه اولمق لازم کلور  
جواب ویر مور که احدی ممکنه اوله نقای نظرا لا ذاته ممکنه اولمق اخره  
انشاکات جواز فی اقتضای تم اقتضاییدن نظرا لا اخره نقایات  
معاینه مصنف دیدر که ظاهر اوله که فدا که منوثره اوله عقول ممکنه در







الباری الشی من العقول تا بکمال التفریع و الحوادث **فصل** عقول  
 ازینستی و ابتدائی باینده و رازی ازله بولنه شید رازل جانب صبیحه  
 اوله زمان غیر متناهیید رابدی بد و بولنه شید رابد جانب مقبله  
 اوله زمان غیر متناهیید راما عقولک ازلیه و لیلینی وجودیه تا بیدر بقا  
 آنکه اوله بر وجه اول وجود بود که واجب الوجود تا بیدر امتیاز  
 لا بد اوله شیانک جمله شئی مستحکم را که مستحکم است که در حالت منظر  
 اولی لازم ظهور باطلد بحث و لور که بود و لیله عقل اول که علتی  
 یه ام وارور مناسب اوله واجب تعالی با نفوذ معلول اوله علت  
 زیه غیر می شیده واجب معتقد اوله اول غیر واجب معارف اوله  
 اورور راند صفت اولورند بهیله نی فی لفظ معارف و کل من مفصل  
 اولوب واجب تعالیست معلول اولور و معلول اول مضمون سابق  
 اولور خلاف مضمون اولور باطلد عقول فی تأثیر امتیاز لا بد اوله شیانک  
 مستند در زیر عقول آنچه ممکنه اوله شئی بالفضل صلح حاصل اوله  
 اوله اوله ایشاده بر شئی حادث اولورده غاده ایشه بوی اولور بود  
 عقولک ازینستی لازم ظهور ریه معلولک وجودی علت تا بیدر  
 عینده و وجید متنازع ویر که ازلیت عقول بود و بهیله فی استدلال  
 که عقل حادث زمان اوله مادی اولور ریه هر حادث زمان مادی  
 ایشه بوی قدر باطلد که عقل مادی هر حادثه راما عقولک بیدایه لیلینی  
 بیدایه مادی اولورده وجودیه معتقد اوله امور بهیله مقدم  
 اولور پس باری تعالی با عقولک بهیله متغیر اولورده حادث اولور زیرا  
 عقولک وجودیه معتقد اوله امور که ذات عین معتقد اوله لاجرم اول

امور بهیله مقدم اولورده علتی تغییر موجب اولور باطلد که واجب  
 تعالی و عقول تغییر می قبول تیر ز متغیر اوله شئی مادی هر حادثه  
فصل فی کیفیت توسط العقول من الباری و بین العالم جسمانی قدس  
 ان واجب الوجود واحد و معلول اوله اوله اصل الحضور و الاطلاق  
 معلولات العقول فلیون مادیها لیه لما بین ان الواحد لا یصدر عنه الا  
 الواحد و العقل الذی یصدر عنه العقل الا عظم فی کثره کمن لا باعتبار  
 غیر واجب الوجود بل باعتبار ما لهما ماهیة فکثره الوجود لهما و واجب الوجود  
 لعلیه فلیزم وجوب الوجود بالذات و امکان الوجود لانه فیکون باحد  
 هذین اما اعتبار من مبدء الفضل الی و بالا اعتبار من مبدء العقل  
 الا عظم و المفضل لا شرف یجب ان یکون تابعا لجهات التي هی شرف  
 فیکون العقل با هو موجوده واجب الوجود بالذات مبدء العقل الثانی  
 و با هو موجوده ممکنه الوجود لانه مبدء العقل الا عظم بهیله عقول  
 و بهیله لیلینی بنایه بر مادی باری تعالی الیه عالم جسمانی بنیده باری  
 تعالیست شئی جسمانی تا وصل اوله عقولک کیفیت بولنه شئی باری  
 بیدر سابقه و رایت یک واجب الوجود واحد در معلول اولی عقل  
 مختص و افلاک و فی عقولک معلولانیند افلاک کثرت اوله مادی  
 و فی کثرت در زیر واحد صادر اوله واحد صادر اولور عقولک  
 اندر علت اعظم صادر اوله اندر کثرت دارد واجب الوجود و بهیله  
 اعتباری و کل والا وجید کثرت صادر اوله لازم ظهور بلکه عقل اوله  
 ایت ممکنه الوجود و در علتی شئی واجب الوجود ایشی و ایشی و ایشی  
 یکی اعتبار یک بر لیل عقل تا بهیله علت اولور اعتبار اخر الیه فکثره عظم















منه ذاته النفس واحدة فظهر القول بمقابل النفس بعد الموت بل تعلق .  
**مصنف** نشأه خدته بيان يكون خاتمه ايراد ايلده و خاتمه انهي عدد  
 هدايه اير و ايلده مي مكره كرك و اما مني دفع ايجنه هدايت اولده و دير كه  
 نفس بعد ضرب البدن يا فاسده و دريا بدن اخره متعلقه در تانسج طيرتني اوزره  
 بخود موجوده باقيه و نفس فاسده و الملق احتماليه يوقدر زير النفس فاسده قابل  
 و كلكه قابل اوله نفس و ما ده كركه فاسده و قابل اوله صورت كركه و بعض  
 فاسده اوله فاسده و بعض قابل فسادك غير زير فاسده و انهم مع الفساد باقى  
 اوله اما قابل الفساد مع الفساد باقيه زير قابل مقبول اليه مقابل الممنوع واجب  
 لازم كلمه كه نفس مركب اوله نفس السابقتي و بعضه شرح بحث اير كه بشي  
 فسادى قبول بدير ايميك منسبى اول شى باقى اولورده فسادا كالحلول اير  
 و بعضه حصر حمله كى ايميك و كلكه زيكه اول شى خارجة مقدم و اولورده  
 عقده حاصل و لو بعتقل و شبيده عدم خارجي يه تصور ايد كه عدم خارجي  
 عقده و اول شى اول شى اليه قائم اولور و يكدر رخنه شى و شى اليه قائم عدم  
 خارجيه يوقدر شرح نفس مركب و الملق لازم كلور ايد كلمه و بحث اير كه  
 مركب اول تان لازم كلور كه امكان فساد محلى فاسده و اخل اوليده مى فساد  
 جائز ذكر محل امكان فساد نفس مبين امرو اوله اول كه بدنه زير بدن نفس  
 و جه امكان محلى اوليدنى لبي نفس عد منك امكان محلى اوله جواب اوله كه  
 نفس فاسده فاسده و غير و لكن بدنه متعلقه و خدته در بدن نفس كلياته  
 حقيقه و التالى و لفه نفس بل بدن ميسده و ارتباط نفس بدنه متعارف سببه  
 بوسيله جائز ذكر بدن نفس و جه امكان محلى اوليدنى بدن مستعد اولور  
 نفس بدنه متعلقه اوليدنى حاله وجوده ليس بدن نفس و جه امكان مستعد

محل اوله نفس بدنه تعلقك حيثه بدنه نفس بدنه تعلقك  
 استعداده و محله و فسادك نفس بدنه تعلقك نفس فاسده وجوده تعلق  
 ايتنه مى بدنه نفس استعداده اوله بالذات نفس بدنه متعلقه اوليدنى  
 حيثه بدنه وجوده منسوب اوليده اينا و بالعرض نفس فاسده وجوده  
 منسوب اوليده بواستعداده بدنه نفس الحقيقه وجوده فاسده كافيده  
 نفس بدنه متعلقه اوليدنى حاله وجوده و يكدر نفس وجوده فاسده بدنه متعلقه  
 اوليدنى حاله قبول استعداد و حالت يوقدر كه اوله بالذات نفس فاسده  
 وجوده منسوب اوله حتى بواستعداده بدنه ايلده قياتي مختص اوله زير نفس  
 فاسده وجوده حيثه بدن بدنه مباينه و رشتى مباينه مستعد اوله بوجوه بدن  
 يعنى نفس بدنه ارتباطي جهته بدن جائز ذكر بدن فساد و نفس امكان محلى  
 اوليدنى بدن نفس عد منك استعداد محلى اولور نفس بدنه تعلقك حيثه بدن  
 مبين اوليدنى حيثه بدن و حل كركه نفس بدنه تعلقك الملق نفس فاسده  
 عد منه تعلقك ايتنه بواستعداده نفس فاسده عد منه بالذات و بالعرض  
 منسوب اوليده بواستعداده نفس فاسده عد منه اصل كفايت ايتنه بله  
 استعداد اخر لا بد و نفس فاسده عد منه بدنه استعدادى بدن ايلده قيام  
 ايميك مختص اوليدنى و و ايتنه شى فساد اوله يك بدن فساد و نفس امكان  
 محلى الملق جائز و كلكه مع هذا بدن نفس فاسده وجوده امكان محله  
 مصنف و السبيل اليه ايلده و يدى يعنى نفس بعد ضرب البدن بدنه تعلقك  
 ايتنه سبيل يوقدر زير نفس ايتنه بدنه حادته و حادته در تانسج محله  
 زير الفه صالح بدن نفس مبدا و فاسده ايتنه كافيده مهربان نفس كذا  
 تعلق ايتنه صالحه و كركه تانسج طيرتني اول بدنه بر نفس و تعلق اير بدن







اوله شئی مشتق اوله یعنی وجهی در مقابل وجه اوله که کوره که تیره و وجهی که کوره  
 المدرالذات مثال و ذوق عند مذلول بعد عند مذلول که نفسی نفسی  
 مدیم اوله معقولانی اوله تمییز یعنی واجب تعالیه نفسی نفسی  
 مرتبه بی صفات کما عند تصور قادر اوله زیرا واجب تعالی بی علی  
 و هو علی تصور مستغنی و ذوق واجب الوجود لذاته اوله یعنی اوله تعالی  
 بری و فیض خیر منبع اوله یعنی اوله که قادر اوله و بعد واجب صادر  
 اوله عقول تجربه و در لغزش فکریه و اجرام سماویه و سما و اوله کائنات  
 و کائنات عظمیه و اوله قادر اوله در بر حیثیه و اوله که جمیع موجودات  
 ترتیب و رزق صورتی که مذکور مرتبه اوله نفسی لامر و موجودات ترتیب  
 و رزق معلومی اوله و نفسی طبقه بر عالم تجربه و اوله شئی که عالم موجودات تجربه  
 مشابه اوله معلوم اوله که نفسی طبقه اکنون اوله که صلیب خیر می کاند و در  
 یعنی غده التي استقال تمییز که افراط و تفريط بیند و توسط عدالت و دیگر  
 عفت و شجاعت و حکمت مجموع بر بود و در دنیا جمیع احوال و فساد  
 اصولیه عفت قوت شهوانیه به منسوب بر و شجاعت قوت غضبیه به  
 و حکمت قوت عقیده به منسوب به نفسی طبقه کمالات علمیه و کمالات  
 عمیه به عقیل و در کمالات اوله قدیمی و عند مذکور و مخازر اوله قدیمی  
 اوله که این در خطای که می تواند بود که اوله التذات و اوله اوله اوله  
 و التذات بعد الموت و فی حاصد زیرا نفسی طبقه تعقل شده الالات  
 جسمانی به محتاجه و بعد الموت تعقلات حاصد در بلکه نفسی به  
 مغایرت است که تعقلات قوت و کمالات صفتی در و اوله اوله  
 و اوله زیرا نفسی طبقه کمالات حاصد که یک ظاهر در و اوله اوله و اوله

ما و اوله می انان معارف است این کمالات با هم اوله اوله اوله  
 عقیده حاصد اوله معلوم اوله که لذت عقیده لذت جسمانیه و اوله اوله  
 زیرا عقلی حاصد کمالات حاصد در کائنات است و در زیر حاکم در کائنات  
 بعضی کیفیات خصوصاً الوان و طعم و در و اج و حرارت و به و اوله  
 و اوله اوله و اوله شیبایی و اما در کمالات عقول کل الالات بری و صفا  
 و حاکم عقیده و غیره می که می بود می شرف و اوله تشبیه باقی و اوله  
 که لذت اوله عقلی اوله که کینه و اصله شیبایی و ایتیمی و اجزایی  
 و اوله ضعیفی تمییز به حبس اوله عقلی و حبس الحسنی و حبس العقلی و فضل  
 الحسنی و فضل العقلی و خارج لازمی و مغایرت و لازم بواسطه و تغییر  
 وسط جمیع تمییز و اما اوله که شش حاکم کائنات و اوله که کمالات  
 اوله که عقیده غیر متناهی در و اوله که حسیه متناهی به زیر قوای جسمانی  
 امور غیر متناهی به قادر و در کماله امور تجربه و نفسی طبقه که امور غیر  
 متناهی به قادر و در مقام مذکور به کوره بعد در مصنف لذت عقیده بعد  
 الموت حاصد در دید می یعنی کمال و رزق حاصد در دیگر را تا قبل الموت  
 لذت کماله اوله یعنی عدلیق جسمانی سبیل و شهوات و احوال و ذمیجی  
 نه که صفت عقیده است که حلو اوله شئی اوله التذات و اوله یعنی که می  
 و اوله که المضاف من حیث هو منافع و المنافع للنفس الناطقه اما  
 هو الهیة المتفاداة للکمال فالنفس اذا فارقت البدن و لمکن فیها الهیة  
 المتفاداة للکمال و در کمالات المضاف من حیث هو منافع فی بعض لها الالم  
 و النفس طبقه منافی و اوله اوله و اوله شیبایی و منافی حیثیه و اوله  
 و تمییز منافی حالات حاصد و اوله شیبایی در جهل مرکب و احوال و ذمیجی



















